تاریخ یزد - جامع مفیدی

تألیف

نجم الدین محمود الباففی الیزدی . تاریخ فرهنگ از تألیف .

جلد سوم ۱۰۹۰ ه

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

یارب لب ثنای خود سخن سازم کن   در کشش حمد نغمه پردازم کن

با نعمت حب خویش همرازم کن   در ملک سخن دری سرافرازم کن

بر ضمیر هوشمندان سخن شناس در لباس شهد و التباس مخفی نخواهد بود که این لطایف موفور از لطایف مجلد سیم است از کتاب افادات جامع مفیدی مشتمل بر بیان احوالات سادات و وزرا و فضلا و سایر فرق یزد و این مبتنی است بر پنج مقاله و خاتم

لطیف‌ترین نقشی که قلم نقاش فطرت بر سر لوح کلام رقم بار، قام آن رنگ آمیزد حمد صانعی است که هر صبح و شام فلک لاجوردی فام را بمعصفر شفق آرایش نمود و هر یوم سطح این گنبد مستدیر اندام را بطلای محلول عکس شمس زینت

زب

هو

وزیب و بها و صلوات زاکیات صاحبات بر رسول لولاک منی لقب مستطاب لولاک خورشید اوج نبوت و ثواب فلک رسالت ماه برج سعادت مکرم بکرم کفی بالله ابوالقاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیما ای بر سر خلق سایه گستر کرامت کونین نواله خوار خوان کرامت انس و ملک داخل خیل حشمت ملک دو جهان طفیلی فلک قدرت

در بیان احوال سادات و وزرا و کلانتران

و مستوفیان و همچنین پاشایان و دهباشیان اوقاف و جمال جزو سکار، دیوان و انبا ظاهر دستکار خواهد بود چون خطه بهشت منزله یزد دار العبادت اهل ایقان و ارباب عرفان است و از زمره این سادات عظیم الشان و این طایفه متعالی مکان جمعی کثیر و جم غفیر بوجود شریف این بلده آرایش داده اند ملاذ و ملجا این

هو

این طبقه جلیل القدر، سلطان سپهر ولایت آفتاب آسمان
جلالت تا برج شرف و کرامت ماهست شاهزاده کرامت سیر
ملاذ تمام کرام البشر زبطن البطول و زپشت امام زنسل محمد علیه السلام
اعنی سلطان العلما معارف شعار، مقتدای اولیای مواهب آثار، قبله
اصحاب علم و عرفان قدوه ارباب تحقیق و ایقان کاشف اسرار
ازلی اولاد امجاد آنحضرت‌اند که باطن خجسته میامن‌شان مطرح اشعه لمعات
فیوضات الهی و ضمیر فیض پذیرشان مهبط انوار حقایق نامتناهی
بوده است ای خاک درت قبله ارباب همه از کعبه کوی رتبت
اقبال همه عظم شان کمتر از آنکه القاب و عرفان ایشان زیادت
که خامه واسطی نژاد شمه از آن ذکر تواند نمود و علو مکان انجم
اصحاب کرامت و ایقان از آن رفیع‌تر است که کمند اندیشه
بر معارج آن راه تواند یافت عالی گهری قدوه احرار است

هو

از نور ضمیر کاشف اسرار است آن صف آرای میدان طریقت
در رهنمای ایوان حقیقت کاشف رموز علم آدم الاسماء و واقف کنوز
علمناه من لدنا علما مقتدای میراث عرب و عجم بود و در میدان
اظهار کرامت و خوارق عادات از جمیع اولیا مهتا
سعادت می‌ربود سلاطین و حکام نافذ الفرمان سر ارادت بر آستان
هدایتش داشتند و علمای اعلام و سادات و وزرا و معارف آن ایام
ایام درگاه کعبه مثالش را قبله حاجات می‌دانستند عظما اقطار و امصار
روی ارادت و اخلاص بر الواح خاطر می‌نگاشتند و در سلک مریدان آن حلقه
کرامت و ولایت انتظام یافتند صبح و شام با قدام نیاز کعبه
ملاذ زیارتش می‌شتافتند و بعضی اوقات در دارالامان کرمان لوای
اقامت می‌افراخت و پیوسته زبان الهام بیان بنظم اشعار
گویا می‌ساخت چنانچه دیوان حقایق بیان آن صف آرای میدان

هو

طریقه مشهور دران کتاب افادت ابیات اشعاری که بشعر
بطلوع آفتاب دولت سلاطین حشمت آئین صفوی نشان است
معروف شده ازان دراین ابیات اظهار فرموده اند قدرت
کردگار می بینم حالت روزگار می بینم جنگ و آشوب و
فتنه بیداد از یمین و یسار می بینم همه را حال میشود دیگر
گر یکی در هزار می بینم گرد آیینه ضمیر جهان گرد زنگ و غبار
می بینم ظلمت و ظلم ظالمان دیار بیحد و بیشمار می بینم
غارت و قتل لشکر بسیار در میان و کنار می بینم
بس فرومایگان بی اصل عاقل و خوانده کار می بینم
مذهب و دین ضعیف می یابم مبتدع افتخار می بینم
قصه بس عجب می شنوم غصه در دیار می بینم
سکه نو زنند بر رخ زر درهمش کم عیار می بینم

درسال

هو

۴

دوستان عزیز هر قومی گشته غمخوار و خوار می بینم
هر یک از حاکمان هفت اقلیم دیگری را دوچار می بینم
ترک و تاجیک را بهمدیگر خصمی و کینه دار می بینم
تاجر از دست دزد بی همراه مانده در رهگذار می بینم
بقعه خیر سخت گشته خراب جای جمع شرار می بینم
اندکی امن اگر بود آنروز در حد کوهسار می بینم
وله ایضا در همان قصیده فرموده لعد ان ات و چند سال دگر
عالمی چون نگار می بینم نایب مهدی آشکار شود بلکه من آشکار
می بینم بنظر در پای و کشف یقین ع در زوال از سحاب
شمس اعتبار نموده اند از هر صد سال شمسی شش سال که بیست
شش سال شود بر صد قمری اضافه فرموده اند که چون زمستان
پنجاین بگذشت ششش خوش بهار می بینم زمستان نوع

که عبارت از چهارصد باشد چون از نهصد و چهار بگذرد نهصد و هشت
شود و در نهصد و نه نایب مهدی علیه السلام آشکار شود پادشاه تمام
دانا که سروری باوقار می بینم بندگان جناب حضرت او
سربسر تاجدار می بینم نایب هشت حرف است نون و الف و دال
و با و این دولت وسی و یک میشود و عدد اسمعیل هادی در دولت
وسی و یک است پس محقق شد که نایب قائم آل محمد اسمعیل هادی
باشد و در نهصد و نه خروج کرده و بر یقین رمز این رباعی کاشف
در نهصد و نه من دو قران می بینم وز مهدی و دجال نشان می بینم
دین نوع دگر گردد و اسلام دگر این سر نهانست عیان می بینم
و نیز فرموده این هشت حروف نام آن شاه من است آن شاه که آن
مظهر الله من است مجموع دو بیت وسی و یک شمارش تا دریابی که نام
آن شاه من است
برازکیا پوشیده نماند که [illegible]

ربع

ل

ربع مسکون بتخت سلطنت و اریکه ملوک طوایف و احکام مختلف
در آمده استقرار و استمرار یافته بود بواسطه مخالفت و منازعت والیان
و فرمان دهان احصار و بلدان که مستلزم فساد و تباهی احوال جهانیان
امن و استقامت از ممالک دوران و اطمینان از طریق راهها بر خود بسته
بذکرداران با طریق در شهرها خیره و مستولی گشته مزاج پنبه عالم
از منهج اعتدال بالکلیه انحراف یافته بود چون ارادت قادر حکیم تعلق
پذیرفته با آنکه مزاج عالم بشربت لطف و شیرین قهر و لطف اعلیحضرت
سپهر منزلت خورشید شوکت قدر قدرت قضا صولت خلد الله
ملوک عالم زبده سلاطین بنی آدم ابو البقا سلطان شاه اسمعیل
الموسوی الصفوی بهادر خان بسجای اعتدال باز آمده لاجرم عنایت سابقه ازلی
آنحضرت را از میان سعادتمندان دوران برگزید و به تشریف گرامی
و اتیناه الملک اختصاص بخشید و در سنه نهصد و نه داعیه کشور ستانی

هو

دجهانبانی از خیمه خورده دان دور پاین آنحضرت سر بر زده بعون اللهی

در اندک زمان معظم ممالک ایران و طوران و دیار بکر و سواحل

دریای عمان را مسخر گردانیده و انزا از قبضه تغلب و تصرف گردن کشان زمان

استخلاص نموده جهان را بانواع عدل و احسان بیاراست و سکه را التصرف

پادشاهی در بلاد هفت اقلیم مجری گردانیده و خطبه اثنا عشریه ائمه بر سر

نه پایه فلک خواند و اکثر خلایق روی زمین را بضرب شمشیر

ذوالفقار آثار بمتابعت دین مبین حضرت ائمه معصومین

علیهم اجمعین درآورد گر نبودی ذوالفقار حیدر و کلدل مرتضی نا مدار نکوکس

در جهان الله اکبر آشکار بر در انشوران کشور سعد

مستور نماند که بسیاری از فضلا عالی تبار و مستوحان بلاغت

شعار خوارق عادات و واردات احمد دار لعنات سیر و سلوک

سفر و حضر که در عوض یکصد و چهار سال که حضرت ولایت منقبت

الغرض

هو

۶

کاشف اسرار ازلی شاه نورالدین نعمة الله ولی بر خواص

و عام اهل بلاد ظاهر گردیده در صفحات کتب مستور است

خصوصاً مولانا صنع الله نعمة اللهی بعبارتی روشن رساله ترتیب

داده و اوراق این نسخه شریفه را منظور نظر داشته مجملا ازان

و مفصلی را باندک تغیر عبارتی در این صحایف مرقوم می سازد

بمنه و کرمه و جوده که مولود آنحضرت ولایت منقبت در مدینه

طیبه در مدارا جداد عالیشانش دران دیار شهرت چنانکه

خود فرموده من مجاور حالیا در شهر فارس جلوه بقعه

در شهر حلب نعمة الله نورالدین دارد لقب نور دین

از نعمة الله مطلب ارز معرف اله هم دارد نسب خود که دارد

اینچنین دیگر نسب مدتی بودم مجاور در عراق گرچه اهلم

باشد از ملک عرب ات لطف او ارزان با بود

هو

آتش قهرش ازان بولهب منقولست که حضرت را در سالگی
کشف قبور حاصل بود و این دو بیت را بر تلقین حال خود فرموده
هر علمی که در سینه دادند عجب علمی و هر دری بدادند لبریز حالی مرا معلوم
کردند که شیخ چه راه‌ری بدادند وقتی سن شریفش بچهار سالگی رسید
گفت شخصی شرح دندان سید صفا یعنی اویس القرنی را در هوای
دندان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در غذای بزرگ
از سنگ مخالفان آزار یافته بود در حضور والد بزرگوار ایشان
مذکور ساخت آنجناب حاضر بود و سخنان گذرانید که چون خدا
در حق او را باین همه تکلیف نفرموده اند او چرا بر خود این
ستم پسندید همان شب در واقعه نور طیبان و طاهرین را دید
بیان حال مضمون این ابیات را بر ایشان خوانده‌ای در
دریای دین به سخا من بعشق حضرت جد شما

هو

٧

در وفا سی و سه دندان طمع کندم از دنیا و عقبی بی فروغ
عاشق صادق بعشق روی یار گر گشد خود را از آن معذور دار
مقدمه علوم نزد سید رکن الدین شیرازی تحصیل نموده
علوم فقه و علوم بلاغه و تفاسیر از سید شمس الدین
خوارزمی و سید شمس الدین یکی اخذ فرموده در مبادی
احوال مبین و فصوص الحکم حسب الفرموده با نظام ایشان
نانوشته حرف میخوانیم ما این کتاب سنگی می‌دانیم ما
حفظ داشته و تا هنگامی سن شریفش به بیت چهار سالگی
رسید یکلحظه از سعی مطالعه و مباحثه علوم تغافل ننموده تا
بر علوم چهار کتاب عالم گردید طی منازل علوم رسمیه فرمود
و علوم معنویه دریا صفت بر ضمیر منیرش منکشف گشت این
غزل را انشا فرموده علم ام الکتاب حاصل ماست لوح محفوظ حافظ

هو

دل ماست آنچه بحر محیط خوانندش نزد ما آن سراب صحرای ماست
آن حقیقت که مشکل همه اوست مشکل حل و حل مشکل ماست
منزلاتی که دیده در ره منزلی چند از منازل ماست
اسم اعظم که مشهورش دانیم جمع معنی هفت هیکل ماست
عشق او قاتل است و ما مقتول جان عالم فدای قاتل ماست
نعمة الله با شد در همه حال طلبش کن ز ما که حاصل ماست
و در طلب علوم معنویه و الهامیه معرفت عشق هر کس شوق
در زیر ران در آورده قدم تصدیق در وادی سیر و سلوک
و طریق تحقیق درویشی نهاده ذوق عالم نیستی بر آتش
حیاتش غالب گردید لباس با ناس ها از تن بدر کرده
دامن همت بنا کود هستی دو کون پشت پای نیستی بر عالم هستی زده
هفت سال ملبس بیک نمد لبس برده این غزل را فرموده

ما آیینه

هو

ما آیینه در نمد کشیده ایم دامن ز خودی خود کشیده ایم
پرگار صفت بگرد نقطه خط بر سر نیک و بد کشیده ایم
درد لیست که کس نمیتوان گفت آن رنج که از خرد کشیده ایم
بودیم حباب غرقه گشتیم وحدت لبوی احد کشیده ایم
شادی روان نعمة الله انعم جان ز صمد کشیده ایم
درویش محمد مسکین چنین برشته نظم در آورده بشنو کنون ای مولا علی
وصف سید نعمة الله ولی میر محمد آفتاب منجلی گشت ازادا سنینه
دل صیقلی پیران سید بود سید حسین شاه خلد طی گزین عالمین
سید ابراهیم علی آن ولی بود پسر حضرت سید علی پسر سید محمد
از نجف گوهر دریای شاه نجف پسر سید علی یک آیت
اکنه داقف بود از بالا دلیت سید ابراهیم مدنی آن ولی
بود پسر حضرت سید علی باز سید قاسم شاه زمن

هست پیرادواحش ازین پیر سید قاسم از راه یقین
حضرت سید محمد شاه دین سید ابراهیم خارزمی دگر هست
پسر آن دل رهبر پیر ابراهیم امام المتقین موسی ابن جعفر
آن سلطان دین جعفر صادق که پاک و طاهر است گوهر بحر امامت
باقرات باقر ست ابن علی ابن الحسین آنکه بر عباد معبود است
ازین شاه حسین ابن علی نور نبی هست لقد ابوالحسن علی
دمبدم الف و تحیات و سلام بر روان جمله کی باد اسلام
بعد از دوازده سال حدت ارادت بدان سیدزاده
بود سر در دو برد ست و کوه و صحرا نهاده شعله آتش عشق
حقیقی از نهر عرفان پناهش شعله درگشته برق صفت هر لحظه
وادی طی میفرمود تا بر قله کوه دماوند رسید بر سر جا
کوکرد احمر که پیش از آن و بعد از آن کسی بآن مکان نرسید

بود

9

بود از پس آن که عبارت از هشتاد روز باشد در فصل زمستان بعبادت
پروردگار عالمیان قیام و اقدام نمود در هر شام افطار به برف فرمود بعد
از آن دوازده پس از قله کوه رفیع شبیان پایان آمده متوجه جانب
همدان شد در کوه الوند مدتها بعبادت پروردگار پنهان شده در ریاضت داشتن
گذرانیده و با رجال الله صحبت می داشته بابا حاجی محمد همدانی که در آن
شرف خدمت آن مظهر لطف الله را یافته و وقتی چند در خدمت آن حضرت
بسر برده اتفاقا روزی آن سلطان سالکین از آن کوه بجانب شیر رفته فرستاده بابا حاجی
محمد همدانی در خدمت بود بعض راه باو گفت در اینجا باش تا ما
باز آئیم بابا توقف نمود حضرت کرامت منقبت بجانب دیگر اراده
داشتند رفته بعد از چند روز باز گشته بجانب بابا نمودند بابا را
در همان مکان که باز داشته بودند ایستاده یافتند دست رحمت
بر پشت او زده بنظر عنایت نوازش فرمودند و گرمی و یارفتی

چند حبّ لیتقدر درین کوه ساکن پیشیم دل ما در هوای الوندست

در سر زلف یار در بندست بعد ازین ملاقات شما با ما در

ماهان کرمان روی خواهد داد از نظر بابا غایب گردیدند تمام مدید در

منازل کوه الوند بسر بردند چون از صحبت رجال الله آنجا مقصود شان

حاصل گردید گشت عزیمت سفر نموده مدتی سیاحت طی منازل کرده

تا گذر ایشان بر کرمان افتاده در ماهان جهت اقامت اندر خسپیدند

بابا حاجی محمد جهت لشرف آستانه بوسی مشرف گردیده به خادمان را

گفت عرض نمایید غریب قوشی آمده دو داعیه شرف ملازمت دارد

خادمان معروض داشتند آنحضرت فرمود جای قوش قوش بر بالای

درخت چنار شد چون بابا این سخن را از خدام استماع نمود متوجه

قریه فرمیتن درب دروازه مسجد جامع که سر بر فلک برکشیده بود

گردید بر روی شاخی قرار گرفت و از لعلین لب بر برده هر شب ببرکی

ببر کارلان

ببر کارلان درخت افطار نموده بعد از لعلین پایین آمده

متوجه آستانه ماهان شد خادمان بعرض رسانیدند بابا باز

آمده بابا را طلب نموده و این غزل را فرمود مرغ دل در دام

زلف دلبری افتاد باز عشق جانان جان ما بر باد خواهد

داد باز روی دلبر بر در که سلطان خود آورده ایم آمده بر درگه شاه

بند آزاد باز زاهد خلوت نشین از خانمان برگرفت

همچو مستانه در کوی مغان بنهاد باز توبه بشکستیم دیگر در شراب

افتاده ایم هرکه آمد سوی ما مانند ما افتاد باز آب چشم ما و دجله

میرود هر سو روان شاید ار معمور سازد خطه بغداد باز خوش

گشادی از گشاد نعمة الله یافتیم تا در میخانه را بر روی ما بگشاد باز

آنحضرت پای چنار که حالا بابا در آنجا دفن است دبه بابا کلاه

دراز مشهور گشته باد حواله نمودند هرکه او در سایه فر هما

مارا گرفت گرچه کنجشک بود شهباز کهف عاقبت

بر ضمیر انور فضلای سخن ور و طراز هر بلغای هنر پرور در القاب

ارتیاب مستور نماند که در اول حال که سلطان ولایت دستگاه

از کوه الوند پایین آمده متوجه زیارت عتبات عالیات

شد چون بحوالی حله رسید در گذرگاهی که هر چند جهة تشنگان

آن بادیه چاه حفر نموده غیر از آب شور قطره بکام ایشان نمی رسید

نزول نموده چاهی حفر فرمود بقدرت کامله ایزدی از آن چاه آبی

ظاهر گردید از شیر خوشگوارتر و از شکر شیرین تر اهالی آن نعمة الله

بادیه ورد زبان حضرت ائمه معصومین از آن تشفع میکردند و بچاه

مشهور گشته سرچشمه اش ز سحر روان و آیتیست چونکه

بارض کربلا رسید بشرف زیارت شهدا مشرف شد

شرایط طواف بتقدیم رسانید و در حین تکلفات باب

ابو

دیده فقیر ساخته بهمان یکونه چهل روز در چله تابستان بر خاک

پاک آنمکان باد و دیده گریان لب بر بسته و هر شب بخاک کربلای

معلا افطار نمود و بعد از آن متوجه بغداد شد بشرف زیارت

امام موسی کاظم علیه السلام حاصل کرده و از آنجا متوجه نجف اشرف

گردید و بعد از وصول بدان روضه عرش درجه بشرف طواف را

دریافته مشام جان بنکهت خاک آستان ابوتراب معطر ساخت

جبین اخلاص بر تراب عنبر سرشت درگاه جهانبانان مناص

سوده در مناقب حضرت غالب کل غالب مطلوب کل طالب

علی ابن ابو طالب صلوات الله و سلامه علیهم قصاید غرا ساخته

از نور روی اوست که عالم منورست حسن چنین لطیفه چه حاجت بزیورست

سلطان چار بالش و هفت طاق و نه رواق بعدی که زیر فرش چه حاجتست

جاه نشین مجلس ملک ملا بکه در آرزوی مرتبه و جاه قنبرست

هو

هر ماه نو بجهان مژده می دهد یعنی فلک ز حلقه بگوشان حیدر است
اسکندری است بنده او از میان جان چوبک زن درش بمدت شاه قیصر است
گیسوش که گشت معطر دماغ روح رد بنمود عالم از آن ره بمو راست
جودش وجود داد بعالم از آن سبب عالم تمام جود وجودش مصور است
خورشید لمعه ایست ز نور دل اتیش گرچه بود ز حضرت او ماه پیکر است
هر قطره ز بحر محیط دل اتیش صد چشمه حیات دو صد حوض کوثر است
نزدیک ما خلیفه بر حق امام اوست مجموع آسمان در ملکش مسخر است
مداح اهل بیت بنزدیکش شرع و عقل دنیا و آخرت همه او را میسر است
هر مومنی که لاف ولای علی زند توقیع آل آل بنامش مقرر است
با دست جود او چه بود کان مختصر با همتش محیط سرای مکدر است
او در لشکر مخوان تو که نور خداست او او دیگر است حالت او نیز دیگر است
طبع لطیف ماست که بحریست بیکران دایم ز مدح شاه پر از در و گوهر است

ابرش

هو

١٢

هر بیت این قصیده که گفتم قلاده ایست همچون لآلی که هر یک بنکات خوب
بهتر است سید و سند از رسول است آل او بر دو شمنان
دین محمد مصطفی است بر پیشگاه ارباب توفیق و حجا
روشن است که هر موفق سعادتمند که از برای رضای خدای تعالی
سبحانه و تعالی مرارت مهاجرت اوطان بر حلاوت احبه
و اخوان اختیار کرده مرتکب بعضی از معاصی و خطایا استغفار کرده
در راه نیکو بنده که و عبادت درگاه حضرت جل و علا تحمل تعب
مشقت غربت را بالکلام همت کامیاب عالیجناب شیرین خانه
در موافقت هول و خطر از بیم جان نه اندیشد هر آینه اغتنام
فتوحات دنیوی و اخروی شامل حال خیر مآلش گشته بتخصیص
که قبله نیت از صفای طویت افضل اعمال دانش عبادت
تبیین این بیان صورت حال خیر مآل سلطان سپهر ارکان:

و ماه آسمان ولایت نور زند بود که در آستانه علیه عرش درجه شاه
اولیا احرام طواف بیت الله بر میان جان بسته قدم مبارک در
بادیه در راه نهاده چون بحوالی بلده مصر رسید در ورود نیل بنظاره‌اش
در آمد عزیمت آن فرمود که در سر چشمه نیل غوطه خورد و غواص وار
در طلب گوهر مقصود شنا در نماید لاجرم متوجه گردید بمعموره رسید
مجاوران آن موضع را دلگشا دید پرسان احوال یافت پرسید
بعرض رسانیدند که در حوالی ما پشه شیران مردم ربای پیدا شده‌اند
مهیا داده مدار طعمه خود را براین دیار نهاده همه روزه متصف بگرد شهر
آیند چند نفر مان را صید نمایند و در پشه خود برند حضرت ولایت
مرتبت چون براین حال وقوف یافت بزبان دلالت ترجمان فرمود
که بعد از این دست تعدی شیران کوتاه خواهد کردن از اهالی این دیار
بود آن جماعت را وداع کرده رو براه آورد چون بحوالی

بپشه

۱۳

پشه شیران رسید شیرانی دید که سر در آسمان از هیبتشان
گام نتوانستی زد و شور در کنار بام سپهر از نهیب نعره ایشان
دم نیارستی زد از روی غضب بجانب ایشان نظر انداخته زنجیره
به پیش او فکندند آن حضرت شیران را نوازش نموده بدیشان فرمودند
بعد از این ستمی و ظلمی بر آدمیانی که در این دیار در حوالی شما هستند نرسد
شیران تابع فرمان آن صف آرای مردان کرامت شدند بعد از آن
متعرض مجاوران آن وادی نشدند نه بر آدمیزاده از دد و بهایم
زاده بد رسید اهالی آن دیار از محنت آن پشه خلاصی یافته فارغ البال
باسم استجابت رسیدند و از آن زمان تا کنون هر که بمنزل ایشان
برسد و نام پشه شاه نعمت الله بر زبان بگذراند او را تعظیمات در غایت بها
کنند چون حضرت از آن پشه گذشته بعد از چند روز بمیان
جمعی مردم صحرانشین رسید احوال سرچشمه نیل را پرسید

جواب دادند بر ما ظاهر نیست اینقدر دانیم که ازین
منزل بر بالا راه آمد و شد در میان نیست هر که رفت باز
نیامد و هر که رود باز نیاید آنحضرت فرمود شما همت بگمارید
که ما برحسب اشاره متوجه این راه شده ایم و از همان راه باز
گشت خواهیم کرد قدم توکل در راه گذاشته هر روز هر شب
بسیاری راه طی میفرمود و صورتهای عجیب می دید و صورتهای
موحش می شنید بفرقه و دوال پایان و جنیان برخورده و با
هر طایفه و فرقه بزبان ایشان تکلم نمود و مشکلات هریک را
حل نموده از ایشان گذشت تا بجائی رسید سرابستانهای
لطیف و مکانهای شریف و درختان میوه دار لذیذ و شهد
شکر خوشتر و بوستانهای روح پرور و بلبلان خوش
آواز و قمریان نغمه ساز و طوطیان شکر خوار و

از

و تدروان خوش نوا و بلبلهای خوش در ذکر خالق دیان بودند
اهالی آن منزل بلحنهای موزون متکلم گشته مضمون این ابیات باد
میرساندند آمدی در مقدمت دل نوائی دیگر است خیر مقدم
شاه درویشان صفائی دیگر است حضرت چند روز با جاودانان همکنان
بهشت نشان صحبت داشته یک روز گوشه اختیار نمود و سر در جیب
تفکر فرو برد در بر صنع صانع اشیا حیران و متفکر گردید لشکر
خواب در سواد دیده بیدارش در آمده در عالم خواب جد بزرگوار
خود حضرت اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب علیه و آله السلام را
بربالین خود حاضر یافته سلام کرد و از آن حضرت بار رخصت تمام
جواب شنید فرمودند ای فرزند هیچ میدانی این چه مکانست
و تو چه مدعا داری عرض نمود ارزومندم لطف بیغایت و کرم
بی نهایت شامل حال این ذره حقیر گردد مرا از سرچشمه زنده رود

کاهی بخشید حضرت شاه ولایت منقبت فرمود
که جوی چهار بهشت عنبر سرشت سرچشمه این رود بارست
و این رود از جداول چهار جوی بهشت عنبر سرشت جدا می گردد
و چون این مکان روز [illegible] میشود جداول و جوی چهار روی زمین
مجموع سیراب میگردد لکن فرمود ای فرزند پای بر
پشت پای ما دار و دیده برهم نه چون چنان کرد بعد از
لحظه فرمود دیده بگشا و ببین آنچه جویای آن بودی
همین چشم را باز کرد خود را بر کنار آن جوی چهار مقصود یافت
شکر معبود حقیقی بجای آورده از ساقی حوض کوثر التماس
مجاورت آن منزل را نمود حضرت فرمود هنوز ترا وقت
مجاورت این منزل نرسیده وقتیکه آنچه میباید از
تو بظهور رسید جای تو در اینجا خواهد بود لعمه الله
البته

رسید تا جائی که بجز جان اولیا نرسد بغایت بهمان
منزل که عزیمت آنجا را نموده متوجه شد و در دور بیابان رسید
نزدیک گردید از نظر غایب شدند آنکه بمقصود رخ دارم به نظرم
غایب شد هر گاه هست خدایا بسلامت داریش و حضرت
شاه نورالدین نعمت الله تعب و مشقت راهی که بمقصد بنهایت [illegible] بود
بود باندک وقتی قطع کرده بمحلی که عزیمت آن سفر نموده
رسید و صحرانشینان را دید و عده بمقصد بود وفا نموده
از ایشان درگذشت که هم در کنار رود منی حضرت
ولایت منقبت را بدید چنین اخلاص اتفاق صحبت افتاد
و کیفیت آن بر سبیل اجمال آنکه دران ایام در دربار ابرار شاه
قاسم انوار و جناب خواجه ضیاء الدین و اشرف العلما
و افضل الفضلا مولانا شرف الدین یزدی و پیر تاج کبیر

هو

بآن حضرت رفیق طریق بودند چون بحوالی منزل
رسیدند سید حسین اخلاطی مجذوب گشته خادمان را
فرمودند تا حضرت را در صفه که نزدیک بمجلسش بود
در آوردند حضرت حقیقت منقبت دران جلوس فرمودند
سید حسین خوانچه نقل قبل از ملاقات جهت ایشان
فرستاد حضرت ولایت مآب بگفتار فرمود نقل
از منزل دیگر اولی است برخواسته دوبار قفا از بقعه مجید
دیگر رفت فی الحال سقف پائین آمد همه در تعجب ماندند
بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمده اول بآن
حضرت معانقه نمود پس از آن یاران را دریافت و الفت
نیکو جلوس نموده سید حسین بحضرت کرامت مرتبت
گفت نعمت الله میخواهم از حالات شما مستفیض شوم

حضرت

هو

حضرت فرمود شما سید حسین علوم غریبه را مثل
کیمیا و لیمیا و سیمیا و ریمیا دارید لیکن مدعای ما از کیمیای
فقر محمدیست جان می دهند بهر جوی سیم اغنیا اگر نیابند
از صحبت کیمیای فقر همین یکی بس و یک صحبت اتفاق افتاد
روز دیگر حضرت شاه یاران را وداع نموده متوجه کعبه معظمه شدند
و بعد از قطع چند منزل حقه را سربسته و مهر نموده بدست
درویشی داده بخدمت سید حسین فرستاد سید حسین سر حقه را
گشود قدری پنبه با قدری آتش سوزنده در اندرون آن حقه یافت
تعجب نموده گفت دریغ صحبت نعمت الله را در نیافتیم درویش حقه
هر دو را جهت سید حسین میبرد در راه بخاطر گذرانید که کاش
حضرت سید شاه نعمت الله روزی چند در صحبت سید حسین توقف
نموده بود تا از علم کیمیا بهره ور گردید از صعوبت

فقر و فاقه خلاص گشتیم چون مراجعت بخدمت
حضرت نمود خیالی در نفعه بود بران بزرگوار ظاهر و هویدا
بود سنگ پاره از زمین برداشته نزد درویش انداخت
فرمود این سنگ را نزد جوهری برده بپرس که قیمتش
چند است چون معلوم کنی باز آور چون درویش بنظر جوهری
رسانید جوهری پاره لعلی دید که در عمر خود مثال آن ندیده
قیمت آن لعل را هزار درهم کرد درویش معلوم کرده سنگ را
باز گرفته خدمت حضرت شاه آورد حضرت فرمود
تا آن سنگ لعل شده را هدیه نموده شربت ساخت
دهر درویش را قطره چشانید و فرمود ما خاک راه را
بنظر کیمیا کنیم صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم
در حبس صورتیم چنین شاد و خرمیم بنگر که در سراچه

معنی

معنی چها کنیم رندان لاابالی و مستان درد خوار هشیار را
به مجلس خود کی رها کنیم موج محیط گوهر دریای عزتیم
ما میل دل بآب و گل آخر چرا کنیم در دیده روی ساقی دلبر بت
جام می بیاری بگو که گوش لعبت چرا کنیم ما را نفس چه از دم صف اصحاب
عقبت لاجرم پیکان را چگونه آشنا کنیم از خود درآورده
ما خرام تا رسیده آزردی دولت با خدا کنیم و زان منزل روانه
شد متوجه مصر شدند آن دُر دریای کرامت چون بمصر رسید
در مغاره اکنون بمغاره نعمة الله مشهور است نزول نمود در آن
مجذوبی دید باباحاجی نام همیشه درویش آتش میسوخت
وازو احوالات غریبه سر بر میزد خلایق مصر باو اعتقاد
عظیم داشتند آنحضرت بعد از آنکه درویش را دریافت از خود غایب
گردیده متوجه حال او شدند چون توجه از او باز داشت درویش ازو افتاده

دید در روی آتش ادر را خاکستر گردید یافت پس از زمانی
مجذوب بهوش باز آمد مرید راه ارادت آنحضرت گردید
ازان مغاره بیرون رفته شد در منزل دیگر مجاور گردید دران
ایام بعض آن سرخیل خاص و عام رسید که یکی از درویشان
سی چهل مغز بادام اربعین برآورده آنحضرت پرسید که اربعین
مردانه برآورده یا زنانه حضار مجلس گفته شد که اربعین زنانه
کدام است و مردانه کدام آنحضرت فرمود که اربعین زنانه آنست
که سی چند مغز بادام یا بجوزی قوت لا یموت بسر رسانیده باشد
و اربعین مردانه آنست که چهل روز هر روز روزه دارند و هر
وقت افطار یک گوسفند مع مصالح آکل نمایند
و در وضو که در روز اربعین رسیده باشند بهمان وضو تا روز
چهلم اربعین ادای نماز فرایضه و سنت ازایشان فوت
نشود

نشود حضار در تعجب افتاده کسی باشد این نوع اربعین باتمام
رساند حضرت فی الحال از مجلس برخواست و بسم الله الرحمن
الرحیم بزبان جاری کرد و اربعین بطریقی که فرموده بود ادا
نمود چون ازان اربعین بیرون آمد خلایق مصر بشرف حضور
شرفیاب شدند حضرت دست برآورده و فاتحه جهت
ازدیاد جمعیت خواند و فرمود تجدید وضوی نمایم و از لطف
اینجا عنقا غایب گردید مضمون این نظم بگوش هوش اینجا عبث
رسانید لغه آمد و شمارا دیدیم رفت هرکه را دید محبوب
جان بخشید و رفت بعد ازانکه آن ارباب حال ازان مغاره
غایب گردید همیشه مریدان ایشان در آنجا مجاور بودند زاید
عصر بان درویشان مریدی سلوک می نمودند و در آخر شیخ فاضل پیر
مغاره حسب الاشاره آنحضرت ببابا حاجی لطف الله مرجوع گشت

هو

دمشق را الیه دران مکان بتلقین ذکر و کسوت فقر با کنان مصر
و سایر بلاد قیام نموده چون مدت عمرش یکصد و ده سال رسید
بدیگری رجوع نموده خود مجاور گوشه عدم گردید و دران هنگام حضرت
سیادت و کرامت منقبت از مصر متوجه مکه معظمه شده چون
بکمند ذات الارض رسید در اندرون گنبد صحبت ایشان با چهل تنان
اتفاق افتاد در اثنای صحبت ازان چهل تن یکتن غایب گردید و قدحی
شربت در دست گرفته هر یک را ازان جرعه چشانید و سر لعلین
هر عضوی از اعضای ایشان میزد چون نوبت بآن حضرت رسید ایشان را
جرعه شربت داد و فرمود نعمة الله این لعلین بر کسی میخورد
که قدم او از تعلق دنیا منقطع شده باشد و بر حسب تقدیر الهی
از دامن تو هم باید برخواست آن وقت نوبت نوازش این
لعلین بسر خواجه رسید بعد از وداع جهت تنان لقبه را

کعبه

هو

١٦

کعبه را طی فرموده بوصال کعبه مقصود مشرف شد بعد از
تحمل رنجهای کذا کون حضرت انصاف را لقدم توکل علی
نموده بشرف ادراک شبانروز وصال کعبه مراد رسید و از زلال
سرچشمه زمزم مقصود سیراب گردید از جام فیه آیات بینات
ابراهیم شراب ناب اسرار قرب و الفت و من دخله کان
امنا در کشیده و لباس یاس نظرا الی الکعبه در پوشیده و خرقه
هر دو کون را از گردن بیرون کرده که الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة
حرام علی اهل الدنیا هما علی اهل الله ردای شوق بر دوش انداخته عالمانه
از پای العلمین صفیان عبور فرموده عارفانه بر عرفات معرفت برآمد
صوفیانه بصفای ... عزیمت نمود و دست بر حلقه توکل
زد چمن شرایت طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان با شیخ
عبدالله یافعی اتفاق افتاد چون بصحبت پر فیض شیخ عبدالله

رسید او را مشغول بارشاد طالبان یافت لحظه توقف نموده استماع
سخنان جان بخش کرد از مضمون کلام لطایفش بر کیفیت احوال
اطلاع یافته حجاب بیرون شدن از صحبت شریفش مصلحت ندانستیم
دست در دامن زده شده بود که در ایام سیر و سلوک بعد از ملاقات
سید محمد افتابی چون شیخ عبدالله یافعی ندیدم هر جا احوال
امده حالا معلوم نمودیم او را چون دریا و خود را چون قطره بعد از
چند مجلس که بایکدیگر صحبت داشتند روزی شیخ عبدالله کتابی
بردست گرفته روی بجانب آن صف آرای میدان طریقت شما
کرده گفت ای مخدوم زاده این کتاب حدیثست که از جد
می دانند و بعضی موضوعست جمع آورده و در این کتاب ضبط
نموده ایم بر دارید مطالعه نمایید تا هر حدیثی که بشما رسد
معلوم داشته باشم صحیحست یا موضوعست حضرت

دادیش

ولایت مرتبت هفت سال در صحبت شیخ عبدالله یافعی بر بلاد سلوک مینمود
وقتی چند شبانی گوسفندان شیخ را هم مینمود هفت سال صحبت
حضرت موسی ع در خدمت شعیب نبی علی نبینا و علیه و آله و سلم
اتفاق افتاد شبان وادی ایمن کهی رسد بمراد که هفت سال
بجان خدمت شعیب کند و در مصاحبت هفت سال شیخ عبدالله
کرد بزبان ولایت ترجمان دران اوقات این ابیات را نظم نموده است شیخ
ما بود در حرم محرم قطب وقت و یگانه عالم از دمش مرده میشدی
زنده نفس همچو عیسی مریم الصفات قدیم حق موصوف
هفت دریا نبرد او شبنم شرح آن بذوق خوش خوانند
عارف اسم اعظم آن اعظم بود سلطان اولیای جهان
روح قدسی در اتش همدم سینه اش بود مخزن اسرار در دلش بود
گنج عنم مدغم نعمت الله مرید حضرت اوست شیخ عبدالله است

آن فافهم   بر ظاهر فطنت مآثر اهل دانش و بینش
و خواطر خیریت دهقان کارخانه آفرینش مخفی و پوشیده نماند
که چون مدت هفت سال شاه نورالدین نعمة الله در مکه معظمه
با شیخ عبدالله یافعی چنانچه سابق ذکر یافت صحبت داشت آنجناب
را وداع نموده بعد از طی منازل و مداخل دار السلطنه سمرقند
را از یمن اقدام میمنت انجام رشک روضه رضوان ساخت و چون
خبر ورود آن مهر سپهر کرامت بحضرت خاقان گیتی ستان صاحبقران
امیر کبیر جهانگیر تیمور پادشاه انار الله برهانه رسید از حضور [illegible]
بارگاه جاه و جلال یکی را بخدمت آنحضرت فرستاده پیغام داد
شما تشریف بجانب ما ارزانی میدارید یا ما را بر سبیل زیارت
بدریافت خدمت خود طلب می‌فرمایید آنحضرت در جواب
فرموده پادشاها بر حسب حدیث حضرت نبوی صلی الله

علیه

21

علیه و آله و سلّم عمل خواهیم نمود دیگر فرمود زحمت بران
امیری که بدرویشی را پرسش نماید باقی اختیار با شماست چون
فرستاده مراجعت کرده جواب آنجناب را بخدمت خاقان جهان
رسانید پادشاه سرافراز عزیمت دریافت فیض خدمت آنحضرت
کرامت منزلت را نمود بعد از شرف مجالست و موافقت بمنزل
همایون مراجعت کرده روز دیگر مجلسی ترتیب فرمود و خواص ارباب فضل
و کمال را حاضر گردانید آن حضرت را با انصاف تکلیف فرمود
آنحضرت فرمود لقمه آنرا اگر خواهی [illegible] سفره گرد جهان سر
تا سر باید کشید در لقمه همتش سازی سرای گوهر چار دیواری بهفت
اقلیم در باید کشید در مجلس پادشاهی تشریف برده پادشاه والا جاه
در اعزاز و احترام آنحضرت دقیقه فرو گذاشت نکرد چون بمنزل
خود مراجعت کرد روزی چند با اکابر سمرقند صحبت داشته از کثرت ملاقات بتنگ

هو

دل کیر کردید میل بر کوهستان نموده را فرموده کذارش
بر کوه مالک رقاب واقع شد در چله زمستان که هیچ
احدی را یارای آن نبود دران که پر خطر گذر نماید از لعین پس بر
اورده و هر شب اطفال به برف نمودند برظاهر مرآت
نظایر دیده دران دور پان دراز داران مکامن ولیقین غیب نمایان
الهام و پرده کشایان عناصر انجم مخفی و مستور نماند که در همان کتاب تصنیف
مولانا صنع الله نعمة اللهی مسطور است آنحضرت شاه ارلعین دران
مغاره دران مکان ترتیب داده که گنجایش جلوس چهل کس داشت
و سنگی از قدیم الایام دران حوالی بود بعد از ارلعینات از زردی
سرپای برگوشه سنگ لف چهار انگشت فرو رفت و تا اکنون نشان
قدم آنحضرت دران سنگ باقیست و صاحب همان نسخه مرقوم
داشته که از درویش صحیح القول شنیدم که در حوالی ملک خطا با جماعتی

لقله

هو

۲۲

لقله کوهی رسیدیم که چهل فرسخ بر چهار طرف آب و آبادانی
نبود و دران کوه مغاره بود که بخط جلی نوشته بر در او بود که این مغاره
بیت رسیده شاه نعمة الله ولی ارلعینی برآورده و دران اوقات
آن صف آرای مردان طریقت در کوه ثمرقند لعبادت پروردگار
پیمانه اشتغال داشت و جمعی کثیر از قوم مغل دست ارادت بدامن
آنحضرت زده در رسم متابعت بر انجا می آوردند این خبر در اطراف
و جوانب انتشار یافته بعضی از ارباب غرض حضرت صاحبقران
بران داشته که آنجناب را از بودن ممالک ترکستان عذر خواهند
تا بجای دیگر تشریف برده پادشاه عادل کس بخدمت شاه الیوان
نفر فرستاده و پیغام داد هر چند به جناب شان اعتماد کلی است اما
ما را کجا خود نمیگذارند اگر بولایت دیگر تشریف فرما شوند بنکوتر
خواهد بود چون پیغام بآنجناب رسید این غزل با بر نظم نوشته

انتظام داد هردای مینرمن بال منار پیش از این سیم در بهم مگداز
تا کی از آزار خلق همچو نی مکن آزار ورنه یابی باز در خماری دردسر
داری بان ست کی ثوری دمساز سخنم سا قیت و روح افزا نغمه
مطربت و خوش آواز ملک من عالمیت بی پایان
دان تو از خلف ست تا شیراز من سلطان خویش میسازم
تو بتاج و سریر خود میناز لشمه الله چه رندانست
کر هر یدی به پیر خود پردازد و از ان مکان که مجاور بوده نقل نمود
روی براه آورد و در منزل خواجه زکریای باغی فرود آمده
اتفاق در همان روز مزاج حضرت خاقانی از جاده استقامت انحراف
انحراف یافت و امراض مختلفه عارض ذات شریفش گشت
دولت سبب آن ترک ادبست که نسبت بخدام حضرت ولایت
مآب واقع شده است هم دران وقت با کمال ضعف

الشفاعت

٢٣

ولشفاعت متوجه حضور سلطان المحققین گشته بعد از دریافت
خدمت در زیارت رسم عذرخواهی بجا آورد و از برکت میامن
دعای آنجناب صحت یافته بمنزل همایون مراجعت فرمود
اولیا را همت قدرت از آنه تیر جسته باز گردانند روزی
چند تنها آن مهر سپهر سیادت و کرامت در منزل خواجه زکریای
باغی بسر برده از لغات بجای آورده و خوارق عادات بسیار
بردم هر دیار ظاهر و هویدا گردانید در ان اوقات جمعی از
تجار در کشتی نشسته از دریای عمان بولایتی میرفتند ناگاه
سفینه متمکن ایشان دریای گشت مشرف بر غرق شدند
گردید هیچ سکان دست نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز گشته
از ان گرداب نجات خواسته تیر دعای آن درماندگان
بهدف استجابت رسید دیدند شخصی در روی آب پیدا

گردید عنان کشتی ایشان را گرفت از جهل بنجات رسانید اهل کشتی
شکر الهی بتقدیم رسانیده گفتند کی آن خدای بزرگ را دیده وسیله
نجات ما گردانیدی که جان خود را بر ما عیان ساز بگو کی منزل
کجا داری و نامت چیست حضرت فرمود نامم نعمة الله ولقبم نورالدین
و منزلم در دیار سمرقند در خانه خواجه زکریای باغی لعبد از چند
وقت دیگر همان اهل کشتی نجات یافته اموال و اسباب بسیار
بر سبیل نذر بنظر انور رسانیده در حلقه مریدان آن شاه کرامت
دستگاه انتظام یافته فرقه باز بدیار خود رفتند حضرت ازان
وجه در هفت فرسنگی منزل خواجه زکریا خانقاه و باغ ساخته
حاصل آنرا جهت فقرا و مساکین تعیین فرمودند و قریه
حله را خریده وقف خانقاه نمود شهید خاک خراسان
امام طیب و طاهر علی موسی بن جعفر صادق

آنکه درگاه رفیعش دین و دولت را داده است آستان کبریایش آسمانی
دیگر است پایه قدرش ز هشتم چرخ گردان برتر است نردبان
بام قصرش نه رواق اخضر است خاک روب درگه ایوانش قیصر و اسکندر و دارا شدند
چرخ گردان پیش قدرش توده خاکستر است روی مهر و مه ز خورشید جمالش
انور است مهر و مه را زان افتخار که کواکب در خور ذره مهرش است
ز ملک هر دو عالم بهتر است قطره از جام فیضش زمزم و کوثر است
زایر درگاه او را گرد کویش چون زر است مس جان را خاک کویش
کیمیای احمر است منکر ار باور ندارد داستان را با درست
حدیثی کز یقین فرموده پیغمبر است آنکه یکطوف حریمش هفت
حج اکبر است قبله هشتم علی موسی بن جعفر است و بعد از آنکه
شرایط طواف بتقدیم رسید یک ارلچین بسر آورده از آن مقام
شریف متوجه شهر هرات شد چون بدان خطه رسید در محله

سید حسین سادات نزول نموده اما مدتی بود که سید حسین
برحمت ایزدی واصل شده بود و روح مطهرش در حضرات جنان
سیر مینمود و با اصحاب خود چنین وصیت کرده بود که حسین شاه نعمت الله سید
نامی از سلسله سادات در تاریخ هفتصد و نود هجرت باین منزل سید
چهره زاده چهره سید حمزه دستار بندت میطلبید تسلیم نمائید
که ادا امانت از آن جناب نزد ما دیگر کس شریف گذر نماید
بقعت ساکی و تاریخ هجری هفتصد و نود در رسید در محله سید
حسینی در شهر هرات نزول نمود جمعی از درویشان فرستاد وان
بلقیس اوج سعادت و عصمت را خود خواستگاری نمود بعقد
ازدواج در آورد و در روزی چند توقف فرمود بار اراده سفر نمود
چون در آمد شاه در ملک هرات خلق آنجا یافتند ارادت
در آن شهر شریف خوب حال مدت عمر عزیزش شصت سال

لعد

۲۷

بعد از وداع اهل حال گوشه نشینان از هرات متوجه مرغاب شد
و در آن موضع قریب بریکسال توقف کرده باغی طرح انداخت
و از آنجا متوجه کوهبنان کرمان گردید بعد از ورود بدان خطه بیست هفت
سال اقامت فرمود و در آنجا شاه برهان الدین خلیل الله از کتم عدم
قدم بعرصه وجود نهاده جان با کمال آن عالم و الد بزرگوارش را
اعنی شاهباز عالم لاهوت را از دیدن گردانید تاریخ تولد پسر را در این قطعه
بیان نموده از قضای خدای عز و جل حی قیوم قادر متعال
نیم ساعت گذشته بود از روز روز آدینه در مه شعبان باز دهم
بود ماه وقت شریف ماه در هوت مهر در میزان تیغ و هفتاد و
هفتصد از سال رفته در کوهبنان که ناگهان مهر برهان
الدین خلیل الله آمد از غیب بنده رحمان کسب علم ربانی او باد
حاصلش باد عمر جاویدان و این غزل هم از جمله اشعار است

که در باب فرزند سعو تمند فرموده‌اند ای بنور روی تو روشن
دو چشم جان من ای خلیفة الله من وی حجت برهان من شمع بزم جان
من از نور رویت شد روشن باد روشن دایماً چشم چراغ جان من دل لطف
نقش خیال روی تو دارم مدام ای مهر دلدار من جان من جانان
مونس عشقت من میکویمت از جان دعا گوش کن تا بشنوی ای میر
سرستان من مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است
حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من بی رضای من نبودی
یکزمان در هیچ باب یک سخن هرگز نفرمودی تو بی فرمان من
یادگار نعمة الله قرة العین رسول نور طه آل یس سید سلطان من
درکوبنان بسی از درویشان از اطراف بلاد ایران بقصد ملازمت
آن همای اوج سعادت ملکوت آمده دست بیعت در
دامن متابعتش زده حلقه فرمان برداری در گوش جان کشیدند

الا

و از آن جمله مولانا سعید الدین علی و سید نظام الدین احمد
که مدرس و فقیه شیراز بودند از شیراز بخدمت آنحضرت آمده
التماس بیعت و تلقین ذکر نمودند حضرت آیه بیعت را با ایشان
و تلقین ذکر باین کیفیت فرمود که بهر دو زانو جانب قبله بنشیند و کف دست
بر روی ران راست در زانو چپ بنهید و بکف دست چپ ساق دست
راست گیرید و ذکر کنید هجای لا گفته شود از جانب راست رجوع
کنند الله گفته شود و هم از جانب راست رجوع کنند و سر بالا ارند
لا گفته شود و سر بزیر آرند میل بجانب راست کنند تا بمجازی
قلب رسد الله گفته شود و در هر نفس هرچند توانند مکث چون همه
او است غیر او کس نیست گفته ام لا اله الا الله لاجرم سید و خواجه عجم
نعمة اللهم و زخود آگاه آنحضرت امیر زین الدین علی را گفتند
که جای شما هند خواهد بود تخت نشینان امیر نظام الدین برآزند

حال هردو همان شد ای درک نور یافته بنات طاهر

یکسر تو آن خفته باطن شد ظاهر و چون مدت مجاورت

آنحضرت در کوهبنان بهفت سال رسید اتفاقاً متوجه دارالعباده یزد شد

سادات و قضات و اکابر و اعالی لوازم استقبال بجای آورده طریقهٔ اخلاص

و مریدی مرعی داشته و پس از چند روز آن حضرت بموضع تفت [illegible] از

جنت [illegible] تشریف آورده و طرح خانقاه انداخت معماران دستیاران

را لکار باز داشته سایه وصول نکرده بود آنحضرت فرمود عجب است که این

درخت شکوفه ندارد حاضران گفتند روزی این درخت بباباحاجی گفت

بواسطه سیب بسیار که هر سال می دهم هر که بسایه من می آید آسیبی بمن

میرساند باباحاجی باو گفت دیگر سیب میاور و آسیب کس مپسند باری

فارغ است از سنگ هر تردامنی سنگ ناهلان خورد شاخی درخت که دارد

میوه حضرت فرمود چون این سخنان را شنیدند که ای

هر کجا

هر کجا پیری است بی آسیب نیست سیب بی آسیب در بستان ماست

درخت سیب را در بغل گرفت فرمود هر سال بار بده ای

درخت بمجرد شنیدن در آمد بهار کرد و چندان سیب آورد که مردمان

تعجب کردند و مدتها مدید آن درخت هر سال سیب می آورد بعد

از چند روز آن سلاله جهان سالکت در حوالی آسیا طرح باغ انداخته

عمارت نیکو در میان باغ ساخت دار ازاره کاشی بخط جلی در آن نقش نمود

که شفاء القلوب لقاء المحبوب و باز بموضع تفت بازگشت نموده

چندان توقف نمود تا عمارت خانقاه باتمام رسید و در آن خادم

وغیره تعیین کرده باصحب شهر یزد مراجعت نموده از راه بافق

متوجه کوهبنان شد چون بمنزل چاه قادر که در مابین یزد و بافق است

دانکمن سجاه خادر شهور است رسید کاروانی دید که در آنجا رحل

اقامت گسترده داعیه حرکت دارند و جمعی از قاطعان طریق

که در کمین بوده فرصت غنیمت شمرده در قافله ریخته
و تمامی تجار وغیره را دست بسته متوجه آنجناب شدند
تا آنحضرت را نیز بقید آورند حضرت ولایت منقبت
از روی غضب بجانب ایشان نگاه کرده حرکت از دست و پای
دزدان رفته دست و پای قافله را گشوده دزدان قافله
دزدان را بسته بخدمت آنحضرت آوردند جناب کرامت
دستگاه از روی مرحمت قاطعان طریق را نصیحت و ارشاد
نموده از آن فعل قبیح توبه داد و گشودن دستهای ایشان
اشارت نمود اهل قافله بسلامت از آن منزل گذشته
حضرت از آنجا بقصبه بافق تشریف آوردند و بعد از
دریافت شرف زیارت امام زاده واجب التعظیم
والتکریم امام زاده عبدالله لطفه در مزار منور جلوس
نموده

نموده و خدام آن بستان طبق خرما بخدمت آورده
آن شجره بوستان سیادت پنج دانه خرما تناول نمود
هسته آنرا در دور خود فرو کرده بقدرت کامله ایزدی پنج
درخت خرما بطریق پنج انگشت نزدیک بیکدیگر سبز
شده بارور گردید مؤلف همان رساله مرقوم ساخته
تا زمان تالیف آن کتاب بافادت آیات آن پنج
درخت هر ساله خرما می آورد مسافرین و تجار دربن جهة
شفا امراض تناول نموده و باطراف بلاد می برند والله
اعلم بحقیقة الحال از عمر گرامی چه تمتع بود آنرا
که بشنفت صحبت رطب عشق نخورده است دل از قرضه یا ق
بکوهبنان تشریف آورده فرمود اگر کنجی طلبکاری که در دو سرا
جوئی بیاد لعمه الله را بشهر کوهبنان بنگر فروغ کیهان

این حکایت از صفحات مطلع رساله ولایت مانند خورشید
تابنده بر این اوراق می تابد که حضرت ولایت مانند خورشید تابنده
بر این اوراق میتابد که حضرت ولایت مرتبت با فرزندان ارجمند
شاهزاده برهان الدین خلیل الله و اهل بیت متوجه کرمان شد بمکاشفه
دریافته بود که کرمان زمان در احاطه شیخ نورالدین خوارزمی است درویشی را
با تحفه لایقه نزد شیخ فرستاد چون درویش به مجلس شیخ در آمد مطلب
تحفه را گذرانید مطلب شاه را بیان نمود انجناب متغیر گردیده
بمکاشفه فرو رفت انتهای سیر آنحضرت را در آسمان چهارم یافت
فرمود دانستیم مدعای ایشان را که چه آمده اند که کرمان زمین را
از ما باز ستانند لعمه الله آفتاب رفته اند و آفتاب را آسمان چهارم
منزل است مرا مضایقه با ایشان نیست دعا برسانید و بگو شد
که کرمان را بشما واگذاشتیم هر جا که مرا با تو نسبت
جهت

٢٩

و قبل از توجه آنجناب بکرمان درویشی از درویشان در واقعه دید
که مجموع اولیا کرمان بر بالای تلی در میان آستانه ماهان و لنگر
و قطب الدین اسلام آباد جمع شده بودند و با یکدیگر می گفتند
عنقریب آفتابی از برج نبوت و ولایت بر آمد بر کرمان و توابع
خصوصا این زمان خواهد تافت و ما همچون ستاره از پرتو
آن نور محو خواهیم گشت همه کسب نور از رخ خوب تو می کنند
گر نیست پرتوی ز رخت آفتاب چون رسند القصه بعد از
جواب شیخ نورالدین خوارزمی بحضرت ولایت مرتبت
خطه کرمان را بنور طلعت جهان بیارایست و نزول در حوالی
بقعه شیخ قطب الدین فرمودند و در ان ایام خانه
عالی بر وضع همت خود دران محل طرح انداخت

ولبعد ازانکه عمارت باتمام رسید شاهزاده خلیل الله
واهل بیت را از کوبنان طلب فرمود پس از چند وقت
که در اطراف کرمان سیر میفرمود کذلک آن آفتاب اوج عرفان
به آسیای ماهان پرتو انداز لسعادت دیدار افتاده شرفه
ماهان وقدحی یافته نزد آنحضرت آورد چندان اظهار اخلاص
نمود که آن ذره احتیاج ولایت را راغب بودن ماهان گردید در همان
مکان طرح خانقاه جهرآباد و باغ خلوت و باغ نشیمن را انداخته
در نهایت زودی باتمام رسانید و گاهی در کرمان و بعضی اوقات
در ماهان بوده بعبادت خالق انس و جان قیام نمود و مهوشان
بصفات حمیده در دلشان دُرد نوشان پروانه وار گرد شمع جمال
لقد جان نثاری میخشند و خواص عالم هر دیار از صغار و کبار
خوردن باستان هدایتش میرسانند سرمستان جام وصال از

ازمی معانی باین مقال مترنم بودند در خرابات فنا
جام لقا داریم ما کشته عشقیم و جان در کار جانان کرده ایم
خوش لقای جاودانی زین فنا داریم ما این حیات
لایزالی خونبها داریم ما در طریق عاشقی عمریست تا ره میرویم
رهبری چون نعمة الله رهنما داریم ما
مولانا در رساله
صنع الله نعمة اللهی تحریر یافته روزی حضرت ولایت
مرتبت از خلوت باغ ماهان بیرون آمده فرمود وقت آن آمد
که پروازی کنیم و از کرمان عزم شیرازی کنیم و بالبعضی از درویشان
متوجه کرمان شد از آنجا عزیمت شیراز نمود چون بسر بند امیر رسید
رفیقان هر یک از استحکام آن بند سخنی و دلیلی میگفتند اینجا
از مقدمه بنا برنهادن ولدلالات امیر مشکک که در آن بند بظهور
رسید خبر دادند فرمود که در دشت هم در زمان بستن این بند

خشت بدست بنا داده اند بعد از طی منازل چون بحوالی شیراز
رسید سادات عالی درجات و علمای ذوالعز والاحترام و سایر خواص و عام
استقبال نموده در وقت ملاقات سید با حضرت شاه باران
رحمت یزدانی ریزان بود در حال معانقه سید شریف
فرمود نعمة الله دربر در رحمت الله بر سر ما همیان ماه مبارک
الله اکبر رسیدند جناب ولایت مآب فرمودند
نعمة الله بر سر و شیراز باران همراه او عارفانه بر سر الله اکبر میرود
پس از نزول چون روز جمعه در رسید در مسجد جامع بجهة نماز
جمعه جمعی عظیم دست داده حافظ رازی که صدر سلطان اسکندر
والی شیراز و شاگرد سید شریف بود گفت تا سجاده سید شریف
را در دست راست حاکم که امامت اندازند و سجاده حضرت
کرامت منزلت را بجانب دست چپ همینکه آنحضرت قدم

در مسجد

۳۱

در مسجد نهاد مجموع خلایق باراده دستبوس و پای بوس
آنجناب متوجه استقبال شد هجوم مردمان بحدی رسید که نزدیک
بود سید شریف در زیر دست و پای خلایق هلاک گردد
نظر سید اولیا بر سید شریف افتاد خود متوجه گشت و دست
سید را گرفته از میان خلایق بیرون برد چون بمکان سجاده
رسیدند سید شریف سجاده خود را برچید در عقب سجاده
آنجناب انداخت فرمود اگر که نعمة الله دست شریف را
نمی گرفت در زیر قدوم خلایق هلاک گردیده بود راوی
تذکره مرقوم نموده که قریب شش هزار کس از خاص و عام بیعت
بآنجناب دادند دران زمان درویش فخر الدین نامی از سلسله
نقشبندیه بود و دست ارادت بدان خواجه عبدالله
امامی و حضرت ارشاد از سلسله نقشبندیه داشت زده

وسالها شده بود که مشکلی در خاطر داشت اتفاقاً به مجلس
حضرت شاه درآمده فی الحال آن مشکل در نظر اقدس آزاد شد
کسوت نقشبندیه را از تن برآورده و بکسوت شاه درآمد
بعد از یکماه با خواجه عبدالله امامی ملاقات واقع شد خواجه
عبدالله درویش را گفت که بوی غیر از تو می آید
نزدیک ما میا درویش متغیر گردید با خود قرار داد که صباح
بمجلس شاه رفته از مباحثه علوم صحبت در میان می آورم
تا عجز من باو ظاهر گردد مسئله چند اختیار کرده چون
روز دیگر شد بمجلس آنجناب حاضر گردید در آن وقت حضرت
شاه از حقایق و معارف میفرمودند و قاعده آن بود
حضرت متکلم می شد دیگری را یارای سخن گفتن
نبود خواجه عبدالله دمای سخن کلمه کلام آنجناب

باتمام

باتمام نرسیده کلمه از کلمات علوم آغاز کرد اما هر چند حضرت
که بیان نماید زبانش بسته گشته شرمنده و حیران مانده در مقام
معذرت درآمد مریدی آنجناب را اختیار کرده بشرف پوشیدن
کسوت سرافراز گردید حضرت ولایت مآب متوجه او شد
فرمود بی تکلف نعمة الله را بجوی و زخیل نقشبندان درگذر
بالجمله حضرت شاه مخلصان شیراز را وداع کرده متوجه کرمان
شدند تا مدت هفت و پنج سال گاهی در شهر کرمان و گاهی در
آستانه ماهان بسر برده بارشاد طالبان التفات میفرمود
در دولت حسب الالتماس مولانا سعدالدین اسعد و مولانا
جلال دوانی حضرت ولایت منقبت آب دهان مبارک
در دهان مولانا جلال الدین انداخته لاجرم از اعلم علما
ترقی و تقدم روی نمود و زمان مجاورت ماهان وقتی

کوه مغان رفتند سه روز توقف فرمود خادمان در این
دو سه روز هر وقت غذا جهت معلم شاهزاده خلیل الله می بردند
اش رشته بود است معلم را این رباعی بخاطر رسید
اما نوشته و بگوش حضرت نرسانید تا چند من این
خمیر برشته خورم دین آرد بآب اندر آغشته خورم
یکبار چه با نان کباب هم ندهی من شمع نیم ز در رشته
خورم چون حضرت کرامت دستگاه از سیر باز گشت بمعلم
شاهزاده خلیل الله فرمود آن رباعی که گفته بخوان مولانا
خواند و با انعام و خلعت و الطاف نوازش یافت
نمودند در شیراز شب خفتن می گفت این غزل
از نتایج طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود
خواند غم مخور یار که غمخوارت منم اینجهان و آنجهان
بار

یارت منم در سر بازار ملک کاینات اول وآخر خریدارت منم
رو بدار و خانه در دمن آر چون شغال جان بیمارت منم کز بند و خ می برند
خوش ببرد چو نکه در آتش نگهدارت منم در بهشت میبردن به ما برد
چون فرخ باغ و گلزارت منم چند روزی هر کجا خواهی برو
بازگشت آخر کارت منم هاتف از غیب می داد این ندا
لعمه الله طلبکارت منم حضرت استماع این غزل که درویش در شیراز
می خوانده کرده خوشوقت گردید و بالعضی از درویشان اظهار نمود که دید
ما در شیراز این غزل میخوانند همان شب درویش در شیراز که حضرترا در واقعه
دید که آنحضرت او را تحسین فرمود درویش از خواب بیدار گشته رو به
آستانه ما آن گردید و دست در دامن مریدی آنحضرت زده لعبه حضرت
بشیراز متوجه گردید ای عاشقان ای عاشقان من پر را برنا کنم
ای تشنگان ای تشنگان من قطره را دریا کنم ای طالبان ای طالبان

کی ملک حکمتم من کور نادر زاد را در یک نظر بینا کنم
گر نفس دفع بدی کند گوش مالم در نفس در عقل سر در دهد حالی
در از رسوا کنم من رند کوی حیرتم سرمست جام جلوتم زان در
خرابات آمدم تا میکده یغما کنم پروانه شمع منم چون بلبلها
اندر گلستان پنهان شو از هر دو جهان تا بر تو خود پیدا کنم

که بابا حاجی نظام الدین کیچی از جانب کیچ مکران با عساکر
خود بکرمان روان گردیدند که از حاکم کرمان لشکر گرفته از جهت عتره
از متابعت او بیرون رفته انتقام بکشند چون بکوابان
رسید حضرت شاه در باغ چهار طاق نزد داد درویشی را طلبیده فرمود
که بعضی سواران از راه آستانه می آیند برو بر سر راه ایشان در میان
سواران ایشان در میان سواران سواری است که بر فلان اسب نشسته
و فلان رنگ لباس پوشیده باو بگوی که نعمة الله تو را

می طلبید

ی طلبید درویش رفته پیغام رسانید سوار باتفاق درویش رفته
در باغ آمده و از اسب بزیر آمده حضرت شاه از خلوت بیرون
آمده آن سوار را تنگ در بغل گرفت چون دست از آن باز داشت
سوار بیهوش گردید آنحضرت باز باندرون خلوت رجوع فرمود
سوار سه روز و سه شب بیهوش و بی شعور بود بعد از سه روز بهوش
باز آمد سواران خود را طلبیده و لباس از تن بیرون کرده نزد ایشان
انداخت و گفت هرچه از مال من نزد هر یک از شماست
بخشیدم و همگی سپاه خود را رخصت داده خرقه درویشی
بعاریت گرفته و پوشیده و در خدمت آنحضرت مجاور گردید
بعد از آن حضرت ولایت مرتبت از خلوت بیرون آمده
او را بشرف توبه و تلقین ذکر و پوشانیدن تاج فقر سرافراز
فرمود منصب خلیفة الخلفائی سلسله علیه خود را باو رجوع فرمود

دیگر باباجعفر بغدادیست که از جمله سلاطین بغداد بود چون
بخدمت آنحضرت رسید از سلطنت درگذشت در تربیت تجرید
یافت و چنان رتبه یافت که روزی در خدمت شاه ایشان فقر نشسته
بود تاج خود را از سر برداشته بر یک نیمه سر نهاد فی الحال طوفان
پدید آمد چنانکه حاضران در تعجب ماندند حضرت شاه فرمود تاج
را درست بر سر گذار چون تاج را بر سر نهاد فی الحال طوفان برطرف
گشته مولانا صنع الله نعمة اللهی آورده که دوازده هزار سید صحیح
النسب بشرف بیعت آن بزرگوار رسیدند از شیخ و شاب هفت اقلیم
از احاطه بغداد بیرون نیست چنانچه بر زبان گوهرفشان آنحضرت گذشته
نعمة اللهیم و در اقلیم عالم برد دار بردر دیوار بام خاص و عام افتاده ام
بر پیشگاه اصحاب تجرد معانی پوشیده نماند
که اگر کمیت خوش خرام قلم پای در دایره تفصیل مجموع احوال گذارد

دیگر

ل ۳۶

ولایت مرتبت گذارد هر آینه سخن بطول انجامد لاجرم
در اختصار کوشیده بر مقتضی خیر الکلام قل و دل عمل نمود
و بعضی از واقعات را بعرض میرساند که در مدت بیست و پنج
سال حضرت غوث درگاه اله شاه نور الدین نعمة الله در کرمان
و ماهان تشریف داشته و بر مسند ارشاد متمکن بوده‌اند
هر روز قافله و هر شب زمره بالب خشک و دیده تر بتمنای اهتدای
داری این مضمون که از کلام آنجناب است نامراد از در
ما باز نگردید کسی در میخانه ما قبله حاجات بود بملازمت
آنحضرت رسیدند و آن دُر دریای جود و کرم بنسبت
بهر کس انعامی و اکرامی و ارشادی مبذول مینمودند چنانکه خود
فرموده‌اند بیا از نعمة الله جو مرادی را که میجویی که کام
جان ازو یابی تو را گر جستجو باشد دقیقه حالات

آستانه و خدمت اختیار کرده و زمره لعد از برامدن مقصود
بدیار خود میرفتند و آنجناب اکثر اوقات در خلوت العبادت
مشغول بوده هر روز در وقت چاشت و پیشین از خلوت جهت ارشاد
طالبان بمجلس عام می آمدند اما احدی را یارای آن نبود که
حضرت چیزی از او بپرسد متکلم گردد کلام آنحضرت ولایت منزلت
بنا ستوده مشتمل بر حقایق و دقایق و شواهدات از قرآن و حدیث کلام
اکابر از نظم و نثر در غایت بلاغت و فصاحت بود و با تصانیف
دیگران رجوعی نداشت زبانی چه آتش بیانی چه آب حیاتی که میکرد
رفع حجاب دل مرده جان یافتی از دمش زدل معتقد عالم از ادمش
لزد یکنظر در سلوک یقین متقاب بدی با چهل اربعین
خلایق هفت اقلیم و طالبان اهل حال و احوال مستقیم آوازه کرامات
و خوارق عادت آن کاشف رموز علم آدم الاسما شنیده

خودرا

خود را لعادت دیدار بسعادت خدمتش میرساندند و از خرمن فیض و نعمت
والطافش مستفیض میگشتند و سلاطین آفاق و اکابر هر دیار
تحفهای لایق و نذورات بخدمت خدامش می فرستادند
چنانچه وقتی از اوقات دوستان با اخلاص که در بلاد هندستان
بودند تحفها و نذورها بخدمت آنجناب میفرستادند حاکم کرمان
که از جانب خاقان مغفور سلطان شاهرخ فرمان فرمای
آنجا بود اندیشه مند گشته که اگر دست از تمنای آن بردارد شاید
پادشاه از او باز خواست بکند و اگر از خادمان حضرت ولایت
مآب طلب نماید بخاطر حضرت مبادا ملالی رسد و تمغای
واقعی آن مبلغ هفتاد هزار تومان بود لاجرم حقیقت حال را
بعض پادشاه جهان شاهرخ سلطان رسانید سلطان مغفور
متردد خاطر گشت که آن وجه را بازیافت کند یا معاف دارد

دراین باب با مهد علیا گوهر شاد آغا که عاقله زنان
و ملکه جهان و حرم محترمش بود قرعه مشورت در میان
انداخت مهد علیا عرض کرد که ای پادشاه صاحبقران از آن
اندیشه نمای که تا دامن آخر الزمان مردمان مذکور نمایند
سلاطین هند همقدار تحفه و نیاز جهت سید شاه نعمة الله ولی
فرستاده بودند که خاقان سلطان شاهرخ از سر تمنای آن نتواند
درگذرد چون پادشاه این سخن شنید فرمان بنام حاکم کرمان از
نوشت که دریافت تمغانه نمائید و همچنین بعد از آن آنحضرت
سلاطین هند دیگر بار تحفه لایق بیحد و بیشمار بخدمت
فرستادند آورنده آنها را در میان رود خانه ماهان در برابر خانقاه
انداخت چون حضرت شاه در خلوت بود احدی را یارای آن
نبود که بعرض رساند بعد از سه روز حضرت از خلوت بیرون آمده

نظرش بر آنها افتاده احوال پرسیدند حقیقت حال عرض کردند
قیمت تنخواه آن از مغان که خراج اقلیمی می شد مذکور ساختند حضرت شاه
ولایت منزلت فرمود آنها را سه حصه کردند موافق گفت یکحصه به حضرت
خاقان میرزا شاهرخ دهید که لشکر او بسیار است صرف لشکر نماید
و حصه دیگر بسلطان الیه دهید که جاه او دوست می دارد و حصه دیگر
دهید که او جاه دوست می دارد و حصه دیگر صرف اخراجات آستانه
ماهان نمائید و یکمرتبه کرباس بزردی باره بود برداشت فرمود و درویشان هم
عرق خشک نمایند بر ضمیر مهر تأثیر طالبان مطالب
و اخبار عترت نبویه سالکان مسالک آثار عترت مصطفویه
علیه و علیهم افضل الصلوات و التحیه مخفی و محتجب نماند چون سن شریف
آنحضرت بیکصد و چهار سال رسید بر حسب تقدیر پادشاه
در رحلت آنحضرت ولایت منقبت ازین خاکدان محنت

بریاض جنت نزدیک گردید روز دوشنبه سیم دو شنبه شهر دیگر
توجه بجانب جنات تجری من تحتها الانهار نمودند طوطی طبع
شکرفشان نظم این ابیات لطافت آیات گویا گشت
بر لب لعل میخانه روان خواهم شد خوش خوش معتکف درمیان خواهم شد
آفتابیست که از مشرق جان میتابد گرچه از دیده احباب نهان خواهم شد
عین ما آب حیاتست و حباب خانه نش زود پنهان ده بی نام و نشان خواهم شد
صحبت سید سرمست غنیمت میدان که درین یکدو سه روزی ز جهان خواهم شد
الغرض آن سید عالی مکان امامت خلفاء و دیگر یاران و مخصوصان طلب داشته
منصب ولایت عهد و ارشاد طوایف عباد را بولد ارجمند
خود شاهزاده خلیل الله تفویض فرمود و گفت بار درگاه
حی قیوم میشویم آنکه ما را غنی و بی نیاز نهاد و آنکه ما را نماز بگذارد
از اقطاب جوانب بود چون دو روز گذشت پنجشنبه بیست

دویم

دویم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه در رسید
کلمه طیبه شهادت بر زبان عرفان بیان جاری ساخته
طایر روح پرفتوحش بجانب حظایر انس پرواز نمود. از
وقوع این حادثه سایه نایره حزن و اندوه در کانون درون
اشرف بنی آدم تافت از حدوث این واقعه فزع اکبر
در عالم صغیر سمت ظهور یافت مریدان و خلفای آن حضرت
بجای اشک خون از دیده ها گشودند در دل ایشان سلسله اصحاب
هدایت از غایت اندوه در خاک و خون دیده خود غلطان
بودند صعوبت آن مصیبت نه بپایه بود که زبان و قلم
کیفیت آن تواند پرداخت و شدت آن تعزیت روح
نه بمرتبه داشت که قلم و زبان شرح آنرا درین اوراق
بیان ذکر تواند ساخت چون زمانی از رحلت آن هادی

دویم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه در رسید کلمهٔ طیبه شهادتین
بر زبان عرفان بیان جاری گشته طایر روح پر فتوحش بجانب حظایر
انس پرواز نمود و از وقوع این حادثه سایهٔ نایرهٔ حزن و اندوه در کانون
درون اشرف بنی آدم تافت از حدوث این واقعه فزع اکبر
در عالم اصغر سمت ظهور یافت مریدان و خلفای آنحضرت بجای
اشک خون از دیدهٔ می گشودند و درویشان سلسلهٔ اصحاب هدایت از غایت
اندوه در خاک و خون دیدهٔ خود غلطان بودند صعوبت آن مصیبت نه
بپایه بود که زبان و قلم بکیفیت آن تواند پرداخت و شدت
آن روح تعزیت نه بمرتبه داشت که قلم دو زبان شرح آن تواند
درین اوراق میان ذکر تواند ساخت چون زمانی از رحلت آن
هادی کمالات انسانی گذشت بابا حاجی نظام الدین کیجی خلیفه
الخلفای سلسله نعمة اللهی بود در آنوقت در اقلیم ابرقوه و توابع

بود لطی الارض حضر کردید و به وظایف ادات و سنن
لعنل آن حضرت قیام نمود و بعد از آن جنازه آن سرور را
بمسجد جامع کرمان برده سادات و علما منتظر بودند که
آیا سعادتمند که خواهد ناگاه میر شمس الدین محمد ابراهیم بمی از
بم آمده و باکسی متکلم نگردیده در پیش ایستاد و بر آن جنازه مغفرت
اندازه نماز گذارد الغصّه تابوت منوّر را بماهان برده در جا لقا
مقدس جای سلطان طواف گاه اهل آفاق است آنجا که سپرد
مشهد آل محمد روضه رضوان بود آنچنین خوش مشهدی در
خطه ماهان کرمان بود نعمة الله را زیارت کن که تا یابی مراد زانکه
قبرش قبله حاجات انس و جان بود خواب و قعات آنکه
مولود عاقبت محمود آن سرخیل ارباب شهود در روز بیست و
دویم شهر رجب المرجب سنه ثلثین و سبع مائه اتفاق افتاد

و بعد

و بعد از آنکه صد و چهار سال در آن دار پر ملال بسر برده در روز
پنجشنبه بیست و دویم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و
ثمانمائه در رسید بر بستان جنان خرامید هر یک از مریدان
و دوستان با خلاص تاریخ فوت آن جناب را بنوعی یافته
یکی بهشت منزل و دیگری جنت الفردوس و دیگری عارف
با اسرار وجود شاه تاج الدین حسن داعی چنین تاریخ بنظم
کشیده شاه شاهان نعمة الله ولی سلطان وجود مقتدای
اولیای قطب وجود در رجب شد جانب فردوس علا ودع او
سال تاریخش از آن رو جنت الفردوس بود مولانا کمال الدین
نصیر الدین و مولانا خلیل الله برقوهی چنین تاریخ بنظم در آورده
ده عالم توحید و عرفان بود فرد سید السادات قطب عالم و سلطان جود
شاهباز عالم توحید و فخر اولیا مظهر نور تجلی خداوند ودود

هادی خلق خدا در وادی شهود فنا معدن علم حقایق منبع کشف و شهود
شاه عالم نعمة الله ولی لقد علی نور حق و دین حق بر روح او بادا درود
آنکه همچون او کسی عارف باسرار وجود در زمان او و پیش از زمان او و بعد از او نبود
در رجب شد جانب دار البقا از این سرا سال تاریخش
شد عارف باسرار وجود   بر خلایق هوشمند آن آگاه
دبار یک پنهان عالم انتباه گردیده و پنهان نخواهد بود که افاضه
مورخان در مؤلفات صحت قرین بسیاری از خوارق عادات
آن نیر سپهر سعادت و سرو دیر اعظم و مرقوم گردانیده‌اند
با سمع دور و نزدیک رسانیده نموده این صحایف لبعضی از
آنها را در مقام خود تحریر نموده حال بهمین اکتفا کرده که یک صاحب
مجالس المؤمنین بر صفحه بیان نگاشته در آن وقت که دست
عنایت ازلی ایزدی دیگر مولانا صنع الله نعمة اللهی

بیان

بیان که همه اکتفا مینماید که صاحب مجالس المؤمنین بر صفحه بیان نگاشته
در آن وقت که دست عنایت ازلی الواب ولایت بالمنزل بر
روی روزگار سعادت آثار مظهر لطف الهی بر گشود خاقان شاهرخ
سلطان اکثر معموره جهان بود نسبت بآن حضرت در مقام امتحان بود
زیرا که بعض او را رسانیده بودند که آنجناب قصد نموده که از
خوان جهان پر مائده که خورد که خدا الا حلال بنا
بر این جناب ولایت مآب را تکلیف جهت ضیافت نمود
خوان سالار را قدغن نمود تا بر بعنف و تعدی از بعضی گرفته
جهت سید طعامی ترتیب نماید خوان سالار بره از عورتی
عاجزه بظلم گرفته در مطبخ نماید بعد از آن در دولتخانه سلطان
دکراست طعامی ترتیب داد در وقت کشیدن دسترخوان سلطانی
سلطان بمجلس حاضر گشته آنجناب با پادشاه از طعام

از گوشت بره عاجزه بود تناول نمود پادشاه از حضرت کرامت دستگاه سؤال کرد
که شما میفرمائید که خورد هر دو جز حلال الا حلال گوشت این طعام از بره ایست
که از عاجزه گرفته اند کیفیت را از ابتدا تا پایان بنمود سلطان طریقت
فرمود که بهتر ازین تحقیق باید کرد حسب الفرمان ضعیفه بره
را حاضر ساختند و از او پرسیدند این بره را از کجا آوردی و بکجا می بردی
پیره زن گفت عورتی هستم بیوه در رمه گوسفندی از شوهرم بمن رسیده
پسری دارم که درین ماه گوسفند چند بفروش برده و چیزهای حلال آن بگیرد
در باب او می شنیدم درین حال خبر گوش شد که شاه سید نعمة الله از
طرف کرمان روی باین سمت نهاده و لی عهدت این بره را نذر کردم که فرزندم
بسلامت بیاید بخدمت سید برسانم اتفاقا از باطن آن بزرگوار
فرزندم بسلامت آمد خواستم بعهد خود وفا نمایم بره بر
گرفته اراده خدمت سید کردم خوان سالار پادشاه بظلم و ستم بره را

از

از من گرفته چند دانه تضرع کردم بجائی نرسید چون پادشاه سخنان
او را شنید دانست که حق سبحانه و تعالی باطن اولیا را از حرام و شبهه
محفوظ می دارد عذر آنحضرت را خواسته آنچه در رساله مولانا
نعمة اللهی مسطور است اینست در آن زمان که کاشف اسرار ازلی شاه
نور الدین نعمت الله ولی در ماهان تشریف داشت و بعبادة الله اشتغال داشت سلاطین
آفاق و اکابر اطراف نذورات و هدایا بخدمت خادمانش می فرستادند
یکی از ناقصان را بخاطر رسید که اینهمه جواهر و طلا و آلات و قماش نفیسه
که بحضرت آنجناب از تمامی بلاد ایران و توران می آورند البته در کارخانهها
خزینهها بهم زده باشد و میتواند بود که کسی با چنین اسباب از آتش غرور و نفس
سالم تواند بود آنحضرت بعلم ولایت مکنون ضمیر او را دریافت آن عزیز را
طلب فرمود و قدری آتش پنبه در منقلی آتش انداخت اما حرارت آتش
بر پنبه مؤثر نگردید آنگاه پنبه را از روی آتش برداشت نزد آن ناقص
انداخت فرمود ما را چه غم از که ناقصی بد گوید چیزی که بابت سگ دهد گوید

ما آینه ایم هر که در ما نگرد هر نیک و بدی که گوید از خود گوید

برای اصحاب دانش پوشیده نماند که این مختصر گنجایش تمامی
حالات و خوارق عادات آن سید ستوده خصال را ندارد بنا
برین قلم شکسته رقم از تحریر آن خود را معاف و معذور داشته بذکر
اولاد امجادش مبادرت مینماید بنده و کرمه تزیین این صحیفه بلاغت آیین
در تبیین مناقب مظهر لطف الله برهان الدین خلیل الله داد
کرامت نژادش آنحضرت پس از شهادت والد بزرگوارش نهضت
برین در زاویه عزلت درجه تهذیب هدایت و ارشاد پرداخت
در سجاده تقوی و طهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیه طلب از چشمه
باطن صفا چون فروغ انوار باطن فیض مواطنش بر صفحات
احوال اهل سلوک تافت معتقدان خاندان کرامت غاشیه
ملازمت بر دوش کشیدند و گوش هوش بحلقه ارادتش زینت
دادند دست اخلاص در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر

جهی

43

فیض مظاهر افتخار و مباهات می کردند چون مدت مدید آن
شجره کشش امامت و دین پروری در قصبه طبسه ماکان بار لطف و طوا
انام پرداخت بنا بر التماس خاقان مغفور میرزا شاهرخ سلطان از قصبه
طبسه ماکان متوجه هرات شد که دار السلطنه پادشاه کامیاب بود چون
بمقصد نزدیک رسید میرزا شاهرخ آن زبده خاندان شاهزادگان را
تعظیم و احترام کرده لوازم حسن ارادت و صفای عقیدت بتقدیم رسانید
مولانا منبع آدله لمعه اللهی در رساله خصوصیات آنجناب بزرگوار ساخته
که در آن هنگام شاه خلیل الله در هرات می بود بمجلس پادشاه
دین دار تشریف می برد و در صفه نشسته که پادشاه نیز نشسته و چون
به مجلس داخل می شد بر مسند زرنگار خاقانی جلوس فرموده نایند
حقد حسد در کانون درون امیر فیروز شاه که از عظمای امرای شاهرخی
بود شعله ور گردید در روزی که آن سلاله خاندان کرامت با خاقان صاحب

شوکت بر مسند نشسته بودند گفت مخدوما بر شما سه اعتراض
دارد است اول آنکه حضرت خاقان شاهرخ سلطان پادشاه جهانست
و تعظیم اولی الامر بر کافه برایا واجب است و شما با جغه بدربارگاه آمدید دویم
آنکه رعایت ادب پادشاهی ننموده در پهلوی من نشستید سیم آنکه خراج ده سرحق
دیوانی از کرمان به گماشتگان پادشاه زمان نمی دهند مظهر لطف دادار چون این
سخنان ایشان را استماع نمود در جواب فرمود که شاهرخ سلطان از دادالله اعلا
ردی خود عظیم القدرتر نیست پدر من با جغه بدربارگاه امیر تیمور رفت و نوئین بر
حضرت صاحبقران این بیت خواند ملک عالمیت با بابان
دان تو از خطاست تا شاهزاده من از والد خود شنیدم فرمود جدش
نبوی صلی الله علیه و آله هر که را دغدغه شود فرزندان من
در پیش او باشند تجسس که حرامزاده است و من یقین دارم شاهرخ سلطان
حرامزاده نیست اگر تو را دغدغه است ما نمی دانیم و جهه ندارد خراج

منازعت یزید لعنه الله و جدم حضرت امام حسین ع بر همین بود
حال که تو از من خراج میخواهی ملک را بتو مسلم داشتم برد تصرف نمای
شاهرخ سلطان از روی غضب متوجه امیر فیروز شاه شده فرمود تو را
باین فضولی چکار برو جهنم شو و عذر خواهی آن سلسله مرتضوی را
کرده در همان سراپرده مهمان است که شاه خلیل الله کرسی چهارپایه از
طلای احمر بود و مجموع مرصع بجواهر بیبهای قیمتی کرده بودند و تسبیحی صد دانه
از لعل و یاقوت که سلاطین هند هدیه فرستاده بودند با جغه
و هدایای بسیار برسم تکلف بخدمت شاهرخ سلطان گذرانیدند
و تا در هرات تشریف داشت معز السلطنه بایسنغر میرزا خلف
شاهرخ میرزا پیوسته اخلاص داراداست بجای آورده جبهه در مجلس جبهه
دست شستن آنحضرت بایسنغر میرزا بمجلس پادشاه حاضر گردید در برابر
کردی بسیار و بد اشاره به پادشاه زاده کرده بفرما ازین جهان گذر

چند پیاده ند فی الفور کدو چند حاضر کردند شاه خلیل الله
کاردی طلبید سر کدو را برداشت و جای طلب کرده از آب که از
کدو بیرون آمده نوشیدند و دیگری پر کرده پیش پادشاه داشت پادشاه
حیران گردید در گرفتن تأمل داشت حضرت فرمود مصحوف
نشود فی الحال تا درکشید جای و بدست پادشاه زاده داده و با لسنقر
میرزا از مجلس برخاست و بعد از چند روز شاهرخ میرزا را وداع کرده
متوجه کرمان گردید ظلال افضال بر فرق مهجوران گسترده باب
مسدود گردانید و بعد از گذشتن چند گاه قرة العین خود شاه
شمس الدین محمد را نایب مناب فرموده رتق و فتق آستانه را
باو مفوض کرده نفس نفیس با دو خلف نامدار کامکار شاه محب
الدین حبیب الله و شاه محب الله متوجه هند و دکن گردید و به
سال قبل از آن شاه نور الله ولد آنحضرت بدکن رفته معزز و مکرم در

دکن

ل ۴

در آنجا می بود چون خبر قرب وصول آنحضرت بسلاطین
دکن رسید ابواب بهجت بر روی روزگار ایشان گشوده گشت
لیکن بواسطه هجوم که از اطراف و ولایت هند جمیع شد
بر سر ولایت دکن آمده بودند باستقبال آنحضرت نتوانستند
که آیند بعضی از وزرا و اشراف و اکابر را باستقبال آن سلطان جهان
ولایت فرستاده عرض درماندگی و اضطرار خود را عرضه داشت کردند
شاه کرامت دستگاه چون اطلاع بر این معنی یافت دفع طلب
تحفه فرمود تا بران نشستند و در آن نشست در دستگاه لشکر کفر بر
لشکر اسلام بازار گیر و دار تنگ کرده بعزم غزا کردن بلشکر
کفار تاختند کفره فجره را چون نظر بر آن عماری افتاد لرزه بر اعضای ایشان
افتاد حیران ماندند چو که در میان ایشان بود که علم غریبه و نجوم
را نیکو می دانست فریاد برکشید بمردم خود گفت شخصی که بر آن

فیل نشسته رتبه عالی دارد شمار را با او یارای محاربه
نیست لشکر کفر چون این سخن از او شنیدند پشت بر معرکه
جنگ کرده فرار بر قرار اختیار کردند چون که نزد محمد شاه
رخصت رفتن بدیار خود طلبید سلاطین دکن والی آن
دیار را زحمت لشکر پله خلاصی یافته در دست و پای آن جناب افتاده در منزل
عالی جهه اولاد امجادش خالی نمودند هیچ شام رسم ملازمت بجای آورده
دقیقه از تعظیم و تکریم فرو گذاشت نکردند آنحضرت ولایت منقبت شاهزاده اعنی شاه
خلیل الله در دکن بارشاد خلایق اشتغال داشت تا آنکه ندای یا ایتها
النفس المطمئنه ارجعی بگوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید
در حیله دکن مدفون گشت   بر پسینا دلان
اگر پوشیده نماند که مولانا شیخ نعمت الله که از جمله مریدان
با اخلاص آن سلسله ولایت آورده که برهان الدین شاه خلیل الله

رد چهار پسر نیک اختر بود که پادشاه ولد در زمان حیات کاشف
اسرار ازلی شاه نور الدین نعمت الله ولی باو عطا فرموده شاه نور الله
در وقتی که متولد گشت نظر کیمیا اثر جدش بر او رسید حضرت فرموده
خوش آمد شاه منبع آبادانی و منبع فیض آمد عالم و غزلی در
شان او فرموده که این چند بیت از آنست   چشم ما روشن
بنور الله ماست   همچو نور روی نور الله کجاست   همین او خلیل الله
لاجرم سر حلقه مردان راست   و شاه نور الله بجانب هند و دکن
رفته در آنجا بارشاد فرقه عباد مشغولی داشت تا آنکه عزیمت علم
بجانب دیار عقبی بر افراخت شاه شمس الدین محمد
آمده بخدمت جد امجدش آوردند در باب او فرموده خوش آمد شمس
خانه سوز و ماه چهره فروز میر خراباتیان تا مناجاتیان و غزا
بنظم آورده که این دو بیت از آنست . دیگران جانند و جانان

شمس الدین این وآن چون بند سلطان شمس الدین
چشم عالم روشنست از نور او دیدام روشن بجان شمس الدین
شاه شمس الدین جهت بعد عمر یافت دادرا سه پسر عالی
مرتبه بود شاه جلال الدین شاه بدر الدین شاه نقی الدین را
خداوند کریم دو خلف کرامت فرموده سید خلیل الله و شاه شمس الدین
چنانچه بزرگی فرموده آنکه ناشش نوربخش ما بود نام او سید خلیل الله بود
آنکه خورشید از جمالش نام داشت شاه شمس الدین محمد نام داشت
فرزند شاه خلیل الله شاه محب الدین حبیب الله بود چون تولد یافت
جدش فرمود شاه سند و شهید اسند چنانچه سابق گذارش یافت
در خدمت والد بزرگوار بدکن رفته وفات یافت و خلف اکبر حضرت
شاه حبیب الدین محب الله بود در وقتی که مولود خجسته مسعود از افق
غیب جلوه نما نظر کمال پاین جدش بردند در بیان تاریخ

مدّت

مدت حیاتش فرمود محب الله من ای نور دیده خلیل الله
را مهمان رسید لبی سال و لبی ماه و لبی روز بماند او با خلایق
حمیده و مدت حیات آنجناب هشتاد و هشت سال و دوازده روز
می بود و این دلالیست که عقل در پاین در این معنی حیرانست چنانکه
سمت ذکر یافت شاه حبیب الدین محب الله بالتفاق والد بزرگوارش
شاه خلیل الله بجانب دکن رفته و بعد از آنکه والد بزرگوارش
شاه خلیل الله بجانب دکن رفته والد بزرگوارش از دار جنت آباد
فانی بنزهت سرای جاودانی انتقال نموده در خلیله دکن مدفون
گردیدند قایم مقام و جهای سند لغمة الله بآنجناب مفوض
گردید در همان ولایت بتلقین سالکان طریق هدایت و ارشاد
سرگشتگان بیدای غوایت اشتغال می‌نمود تا آنگاه که عازم ریاض رضوان
گشته در خلیله دکن در جنب مرقد منور والد بزرگوار مدفون گردید

هو

که بخشنده بهمت دواهب المواهب بی منت شاه

حبیب الدین محب الله را هشت پسر دو دختر کرامت فرموده

بود و چهار و یکنفر از ذکور و اناث قبل از رسیدن به بلوغ بجوار رحمت ایزدی

پیوسته سی و دو نفر دیگر که هفده پسر و پانزده دختر باشد بسن کمال رسیدند

و از جمله پسران سعادتمند شاهزاده محمد تقی و شاهزاده صفی الله از طرف

هند بدار العباده یزد آمده در بقعه مبارکه تفت بارشاد اهالی آنجا

مشغول داشتند و همچنین شاه ظهیر الدین علی که بخطه بهشت منزله یزد

تشریف آورده جمعی از اهالی آنجا علیه دیدن بجنابش روی آشنائی

یافت شاه نور الدین نعمة الله بن ظهیر الدین علی از یزد بهند

و دکن رفته سلاطین آنجا مقدم او را مغتنم داشته یکی از بنات

خود را در عقد ازدواج او در آوردند شاه نور الله بعد از چند سال از

دکن به یزد آمد بشرف صحبت حضرت ولایت مرتبت شاه نعمة الله

نعمة الله

هو

نعمة الله ثانی برادر خود رسید بطرف حجاز و بیثرب شتافت

و بعد از طواف رکن و مقام و زیارت مرقد مقدس حضرت خیر الکلام

خیر الانام ببلاد هند و دکن رفته پس از مدتی در آنجا چراغ حیاتش [illegible]

در مقبره خلیله دکن مدفون گردید راقم حروف بعرض مسند

نشینان ایوان کمال میرساند که در حال تحریر این اوراق در

شاه جهان آباد هند رحل اقامت گسترده چند که تفحص نمود

هر ساله در قصبات و تمامی حالات و اسامی اولاد شاه محب الدین

حبیب الله ابن برهان الدین خلیل الله اطلاع یافت بنا بر همین

قدر که از کتب [illegible] بنظر رسید بر سبیل تیمن و تبرک در این مقام

ثبت افتاد [illegible] که در باب [illegible] نمود

بر عفت کمینه نکرده اکنون وقت آنست که کمیت خوش خرام قلم

را در ذکر احوال حضرت ارشاد پناهی عارف معارف اللهی شاه نعمة الله

نعمة الله ثانی و باقی اولاد امجادش کاشف اسرار ازلی سید نورالدین
نعمة الله ولی بکمالات در آورده مجملی از مفصل مرقوم سازد و از تطویل احتراز نموده
شیوه ستوده ارباب تواریخ پیش نهاد همت سازد تا راه حرف عیب جویان
بسته گردد آنحضرت ولایت مرتبت سرور اولاد امجاد
و کاشف اسرار ازلی شاه نورالدین نعمة الله ولی مرجع اشرف طبقات
انسانی بود باطن خجسته میامنش مهبط انوار ولایت داری و خاطر دانشش
فرخنده اثرش مظهر آثار هدایت و اجتهاد و ذات فایض البرکاتش
باوصاف فضایل و کمالات موصوف شاه ثانی سید عالی تبار
نعمة الله ولی را یادگار مرتضای مملکت من و امان ملتجای پادشاهان
زمان هم بظاهر پادشاه ملک دین هم بمعنی سرور ارباب
یقین درگاه کرامت نژادش آرامگاه سلاطین و آستان ملایک
آشیانش ملاذ خواقین قطب عالم غوث اعظم آنکه هزار در آفتاب

ادبا

آفتاب بوسد از تعظیم خاک روضه جان پرورش خازن جنت
بزلف خود بروبد هر صباح گرد از رخسار شاهان چون شنیدند پرورش
چون صیت آوازه آن ولایت در سبیل ارشاد باطراف جهان منتشر
یافت شمه از آن بعض پادشاه جهان میرزا شاهرخ
فرمان فرمای آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان بود
رسید داعیه آن نمود که دست اخلاص در دامن متابعت آن
کاشف اسرار الهی زده صبیه علیه خود را که درة التاج مهد شهریاری
و زهره اوج شرف و نامداری و خانم نام داشت در سلک ازدواج
استجابت انتظام داد از سرچشمه باطن خجسته میامنش استقامت
ظلال دولت در خواب نموده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزگار
خود گشاید لاجرم مکاتبات مخالصت آیات با تحفه و هدایا دریزد
بنزد آنحضرت فرستاده التماس این ملتمس نموده شاه

هو

لغیم الدین نعمت الله درجواب فرمان فرمای ایران نوشت که مارا
درین ایام سفر حجاز و میل زیارت پدر بزرگوار در سر است و داعیه حج گذاردن حج
اسلام و تقبیل عتبات عالیات اجداد عظام در خاطر جای
گرفته ان شاء الله بعد از دریافت توفیق اگر اراده تعلق گرفته باشد در
آذربایجان ملاقات واقع خواهد شد آنچه متضمن حصول اراده خاطر
عالی بوده باشد صورت خواهد یافت و با طایفه خلف همان دوران
قدم در راه نهاده متوجه حرم محترم من دخله کان آمنا گردید
گرانمایه شاه تو گفتی نهاد قدم در طریق تو گفتی نهاد دل در تنش
پر از نور حضور بیابان از آن دید دریای نور پس از رسیدن بمقصد اداء
مناسک حج دریافت شرف طواف روضه مقدسه نبویه علیه
و علی آله الف الف تحف الصلوات و التحیه عنان عزیمت از آن
دیار بگرد او زبایکان معطوف ساخته چون دار السلطنه تبریز از

مقدم

هو

دل

مقدم شریف نقش غیرت افزای گنبد گردون شد میرزا جهانشاه بالغایت
مبتهج و مسرور گشت و حصول مقاصد صوری و معنوی امید وار شد طریقه حسن
ارادت بجای آورد پس از گذشتن چند روز مهد خود را که بلقیس تخت
عزت و پرده نشین سرادق عفت بود در سلک ازدواج آنحضرت قرار
داد جهانشاه از کمال حسن اخلاص فرستادن مخدره حجله نشین تخت خاص
سمند جشن صاحبجمال زلیخا صورت مریم خصال دختر شاه ثانی بلقیس زمان صاحب
بلقیس مرتبه چنگله در تبریز قرین اعزاز و احترام اوقات میمنت انجام
بگذرانید و بعد از آن بمقتضای حدیث حب الوطن من الایمان
متوجه خطه یزد گشته کرت دیگر ظلال افضال بر فرق جمهور ان
شکسته بال مبسوط گردانید از افواه رجال مسموع شده در منشعب
مکتوب گشته که در آن وقت که آفتاب اقبال میرزا جهانشاه به انهدام الوالنصر
حسن بیک روی نمود و ماه مجد لوای جهانگشای امیر حسن بیک

بهیج شرف رسید و تمامی ممالک آذربایجان و فارس و عراق
آن پادشاه نافذ الفرمان مسخر گردید اهل حسد و نفاق بعض
پادشاه زمان رسانیدند که دختر جهانشاه در خانه شاه نعمت الله داخل حرمش و اکثر
وجوه و مهمات الکای جهانشاهی در تصرف آنجناب است ما بین
امیر حسن بیگ آن مرشد آگاه بر آفاق را بشیراز طلبیده ظاهرا
مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده باطنا در مقام تفحص خزاین جهانشاه
انتزاع نمودن از ید تصرف شاه کرامت دستگاه بر آمد و در آن اثنا
روزی در مجلس اتفاق صحبت افتاد چون وقت گذراندن نماز
در آن حین رسید پادشاه رعایت ادب نموده رجوع امامت بفرزند
شاه ولایت نمود خود با علما و صلحا طریقه ماموریت بجای
آورده و در وقت تشهد امیر حسن بیگ بیهوش گشته بعد از ساعتی
بهوش آمده سر در قدم آن سلاله حقانی مالیده گذاشته گفت در حال

خواندن تشهد جای جد بزرگوارت نظر در آمد از روی غضب فرمود
که ما سلطنت را بر تو می توانیم دید و پادشاهی را بر تو مسلم داشتیم و توجه قلبی از
مزخرفات دنیوی با فرزندان ما در مقام مضایقه در آمده از شنیدن این
این کلام بخود شدم از گستاخی که درباره خدام شما کرده ام و در مقام معذرتم
و آن حضرت معاودت بدار العبادت یزد داده جناب کرامت پناهی
قرین صحت و عافیت بوطن مالوف تشریف حضور ارزانی داشته بدستور
استمرار همت عالی بر هدایت و ارشاد خلایق گماشت و بعد از مدتی
از یزد بقبضه یاران فرستاده بلوازم مراسم دین پروری قیام می نمود باضافت طاعت
و عبادات روزگار می گذرانید تا در سنه   از الف
ندای والله یدعوا الی دار السلام شنوده از دار وحشت آباد عالم فانی
بنزهت سرای جاودانی انتقال نمود بر پیشگاه ضمیر منیر
ارباب حال پرتو ظهور یافته خواهد بود که اصحاب اخبار کرامت

خوارق عادات آن حضرت ولایت دستگاه را در البطون کتب
مرقوم خامه گوهر نثار گردانیده اند از جمله آنها الفقیر لصحی
اقرب حضیر در حیدرآباد از تاریخ قطب شاهی مطالعه کرده
بعرض میرساند همچنین این شفاف بر صورت اجمال
که لفاوه دستگاه ملا جهان در کتاب مرغوب القلوب آورده که از
زمان پادشاه غازی امیرزاده سلطان قلی المشتهر به بیرالملک
شنیدم که فرمود ما از اولاد امیر قرا یوسف ترکمان نزدیک امیر
جهانشاه هستیم مولد و مسکن آباء و اجداد ما از قریه سعدآباد ولایت همدان
بود بعد از تسلط سلاطین آفاق برفقت عم آمده یکان به هند
و دکن رفت بعد از ملاقات سلاطین آنجا که سرانجام مهمات مملکت نزاق
مراجعت نمودیم پس از اندک وقتی جناب عم ام اسپهان بازپای
دستگیره های جمله سلاطین دکن سرانجام و با تفاق طرق هند پیش

گرفتیم

گرفتیم چون ببلاد العباده یزد رسیدیم بزیارت و ملازمت
ارشاد پناهی شیخ میرزا جان شاه بود و از آنجا که حال کرامت
و ولایت انتساب بود بعد از پرسش احوال اظهار التفات و اشفاق
این کلمات بزبان وحی ترجمان گذرانید که ای فرزند حصول امالی
و آمال در هر باب واثق و مستظهر باش که از بارگاه احدیت جل و علا
سلطنت قطعی از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو حواله کرده اند در بیدار که این
بر سر و کتف من مالید و چند عدد اشرفی از زیر سجاده بر داشته بمن داد
اول فتوحات بلاد است ببرد که این سرزمین بتو حواله شده است
از اشاره شاه معارف آگاه هیچ دار شد استدعای دعا و فاتحه
نموده متوجه دیار هند شدیم چون از بحر عبور کرده بمحمدآباد بیدر
که تختگاه سلطان محمود شاه در آن اوان بر سریر سلطنت متمکن گردید
بود دست داد جناب عم ام مدارالمهام و اسبان که همراه آورده بود

از لطف گذرانیدند در محل قبول افتاد و چون جناب عمدة النجبا
بنوازشات شاهانه معزز گشته انواع التفات بظهور رسید
و بی‌تکلیف و مبالغه تمام آن جناب را بخلع فاخره سرافراز ساخته
رخصت انصراف ارزانی داشت روز دیگر پادشاه هفت کشور
مر ایشان طلبیده نوازش و عواطف پادشاهانه فرمود
و گفت سلطان قلی می باید که شما در اینجا باشید رخسار
سفر عراق بناخن فراق نخراشیده که یوماً فیوماً مراتب و مناصب
جاه و رفعت تو در طریق خواهد بود و هر روز بروز انواع عاطفت
تازه و مرحمت بی اندازه پادشاهانه نسبت بمن بعون عنایات
الهی در مملکت دکن بر مسند فرمانروایی و وساده سلطنت متمکن گشتم
چنانچه تفصیل این حالات در کتب متعدده مرقوم قلم مورخان بلاغت
آیین گردید عطوفت شانی خامه مشکین در گلزار احوال بلاد و ملجا مهد علیا مقدار

سلسله

سلسله خاندان امامت و ارشاد امیر نظام الدین عبد التقی
در شهور سنه ست عشر و تسعمائه که دست قدرت مالک الملک
علی الاطلاق عروس شاهد فتح بلاد خراسان بر روی دولت پادشاه جم قدر
سکندر مکان خاقان فریدون شان ابو البقا سلطان شاه اسمعیل
صفوی بهادر خان برگشود و بپیوند قدرت کامله روزنامچه حیات محمد خان
شیبانی در نوردیده گشت پادشاه ربع مسکون در بلده هرات لوای
بهجت و کامرانی برافراخت مقتدای اولیای هدایت دثار از خطه
بهشت منزلگه بپایه سریر خلافت شتافت باصناف الطاف
و اعطاف خسروانه سرافرازی یافته در سلک مقربان بارگاه
جهان پناه منتظم گردید بعد از چند روز خاطر خورشید نظیر
منیر مهر تنویر ضیاگستر پادشاه هفت کشور متوجه آن گشت که زمام رتق نفس همایون
و فتق و قبض و بسط و حل و عقد مهمات سرکار سلطنت و وکالت

هو

شاهی ظل اللهی سید داود هور و معاملات اوقات ممالک
محروسه در قبضه درایت و کف کفایت صاحب کیاستی نهند
که مناقب رای رزینش اساس بنیان دین و دولت سمت ثبات
و دوام گیرد و با جناب فکر دور اندیشش قاعده ارکان ملک و ملت
صفت رسوخ و استحکام پذیرد و شمیم مکارم اخلاقش مشام ساکنان
اقطار آفاق معطر گرداند و از نسیم محاسن آثارش حضارت گلزار
تمنای قاطنان اطراف امصار بوقوع پیوندد و بصفت شاملش
مظلومان بادیه نامرادی را از شداید حوادث نجات داده
بظلال فراغت آسایش رساند خجسته رایش بر خلق راه
فتنه در بندد مبارک رایش بر خلق ملک را ابواب خیر بگشاید
سعادت چشم بگشاید و تا رایش کجا پسندد زمانه گوش دارد
دارد که تا رایش چه فرماید بعد از استشاره و استخاره خلعت

این

هو

۵۴

این مناصب جلیل المراتب بر قامت قابلیت سلاله
سلسله سیده هاشمی امیر نظام الدین عبد الباقی حرست ایده
که بموجب حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت
آنحضرت من حیث الاستقلال و الانفراد متعهد سرانجام
امور سلطنت و جهانبانی بوده جمیع امرا و ارکان دولت و وزرا
و اعیان حضرت بوقوف و مشورت او در هیچ مهم از مهمات
جزوی و کلی مدخل ننمایند لاجرم عتبه اش ملاذ امرا و وزرا و پناه
کشت پناه سپه دوران شد درگه او سر نام آوران عالم گردد
و هم در زمان پادشاه جم احتشام بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت
غرا و تمشیت مهام سادات و قضات و علما و فضلا و سلسله [illegible] هر صنف
صدارت ممالک محروسه را بآن حضرت تفویض فرموده قطع
نظر از تکلفات منشیانه و تلطفات مترسلانه ساحت گلزار

هو

ملک و ملت برشحات سحاب اهتمام و اجتهاد آن کمینه شرع اطهر
عالیمقدار ناظر سیراب گشت و فضای چمن ریاض دین و دولت از قطرات غمام
احسان اعتیاد التفات آن مرتضوی خصال و خطارت الفاظ و از سرابستان
لطف درگذشت و مدت چندسال آن صاحب جلیل المراتب بوجود فایض
الجود آن سلطان العلما معارف شعار زیب آرایش داشت تا در نوزدهم رجب
المرجب سنه عشرین و تسعمائه فیما بین خاقان سلیمان شان و سلطان سلیم خان
والی ولایت روم در موضع چالدران روم محاربه و مجادله روی داد چنانکه شمه
ازآن بدستیاری بنان در جلد ثانی جامع بیان کرده آن حضرت برکات
پادشاه هفت کشور قرار داشت با قضای قضا و قدر بتیغ اعادی جرعه
جام شهادت نوشیده روح مطهرش با ارواح شهدا در اعلی علیین
در طیران آمد درداکه زبان بجنگ تیز آهنگ است با خورد و بزرگ روز و شب در
جنگ است گاهی بود از خون زبان غنچه بخون گاهی فلک از خون شفق

هو

۵۵

آثار عمارت بانی خیر و احسان بیشمار و آنچه در انظار ارباب بینش ظاهر
و هویداست صفحه صفات که در خانقاه جد بزرگوار در قریه تفت معمار عالی
همتش باتمام رسانید   بر ضمیر عالم آرای کاهر دانا که تحقیق جام
جهان نما عبارت از آنست پوشیده نخواهد بود که پیش نهاد همت
عالی رتبت آن مهر سپهر سیادت و نقابت تقویت دین مبین بود
و نصب العین ضمیر منیرش تمشیت احکام سید المرسلین علیه و علیهم
صلوات الله رب العالمین سعادتمندی چنین درخت گلشن کیش در
آفتاب بالا کشیده و بهترین میوه اش اقامت مراسم معروف و لوازم
نهی از منکر بود چون نهال اجلالش از جویبار لقا سرسبز و شاداب
گردید تازه ترین میوه اش انصاب خیر و حسنات می بود هر آینه دانش
چون لصفتی توفیق روزافزون یافت همت بنیکوخواهی و نیکوکاری در ضمیر
منیرش نورانی گشت و پرتو انوارش الشاخ مستقیم از آن همراه شد

هو

سرسبزی نهال سعادت ببلوغ ملک چشمه سار شرع رحمت روز افزا
لاجرم نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده تربیت آنحضرت در ضمیر
آفتاب تأثیر خاقان کشورگشا سلطان شاه طهماسب بهادر خان قرار
گرفت در شهور سنه نواب بلقیس مکان شاه پریمن علیه متعالیه
خانش بیگم همشیره محترمه خود را که فاطمه زمان و ملکه ایران بود به حباله
شرعیه مزغل العقد ازدواج آنحضرت نیز انتظام داده عماری از زر نگار
شعار زر نگار خطه یزد روان ساخت نسبت بآن حضرت لقایت
منقبت انواع انعام و احسان نمود زمام ولایت یزد را بکف کفایت و کلا
آن دو دوحه چمن سیادت نهاد و حکم همایون از یمن عنایت روز افزون
عز صدور یافت که امرا و جمیع متقلدان و وزرا و کلانتران شیعه و سادات
عالی تبار و اکابر و اهالی دار العباده یزد بلاد عاشیه فرمان بردار گشته
لوازم اطاعت بجای آورند و منشیان عطارد نشان در فرامین مطاعه

واحکام

هو

۶۰

واحکام واجب الاطاعه در القاب آنحضرت مرتضی ممالک اسلام
و مقتدای طوایف انام نویسند چنین این بهجت قرین
وصول تحفه زرنگار مهد علیا نزدیک شد مرتضی ممالک اسلام
با اعاظم سادات و اکابر و اشراف باستقبال روان
گردیدند و پرستاران سراپرده عصمت حجله‌های عروس را
بفرش زر دوزی مزین ساختند مرتب گشت چندین
حجله ناز شد آداب سور و خرمی باز ز بار انداز صحرا یافت
ترین لبان سقف صورتخانه چین در ساعتی سعادت اقتباس
تحفه محفوف بلب بزد و آفتاب ناهید جمیع اوج سلطنت و استقلال
بدولتخانه یزد رسید در عرصه ایران روشنی تافت اکابر و اهالی
هر دیاری روی ارادت باستان گردش آورده دور از روزگار
در مجلس بهشت آثار در صف لغای نشسته و سرمایه افتخار

هو

خودی دانشمند والا و اشراف ملازمت سده سنیه اش را
لیل و نهار بر خود واجب و لازم دانسته بآن مباهات می کردند
و دست سخاوت پروردن قدوه اولاد خیر البشر صلوات الله
الملک الاکبر بدان گوهر بار گشت که کیسه امید صغیر
و کبیر مالامال گشت با وجود وفور جاه و جلال و کثرت حشمت و اقبال
بمجالست ارباب علم و کمال بغایت راغب و مایل بود و در تعظیم
اصحاب فضل و کمال در هیچ وقتی از اوقات اهمال و غفلت
نفرمود بلطف پادشاه بنده پرور خدیو دین پناه عدل گستر
پناه سروران درگاه گشت فلک حیران عز و جاه او گشت
و آن زبده اولاد رسالت پناهی در تربیت حال ارباب فضل و هنر
کوشیده با تازی معدلت ابواب مکرمت برگشود در جود و سخا
بر خلق بگشاد بمودش کام غیر لذ دفع بیداد بی التفات

سپاهی

هو

شهریاری بنای عدل را در استواری بر آید لطف او از طرف
عالم چو گلزار خرم گردید خرم در ان ایام فرخنده فرجام خاطر انور
آن حضرت فرشته احترام بساختن عمارات و اجرای قنوات
و احداث باغات راغب گشت و امر فرمود که تخت معماران حضور
هنرپرور و حجند مان دانش اثر در چهار بازار در دار الفتح طرح چهار سوق
اندازند و اساس آن را بآن گنبد هرمان هستند مستحکم سازند بالش
زمانی آن بنای روح افزا بر وجهی ساخته و پرداخته که شرفات بلند
سرهمت بر قصر فیروزه کار سپهر ساییده و غرفات بی مانندش فرق
رفعت از کنگره منازل مهر و ماه درگذرانیده بوستانیت طاوس
ملایک هر دم از سر سدره نماید بهوایش پرواز خم طاقش همه با سقف
فلک شد هم طاق لب بامش همه در گوش زحل گوید راز و بعد از آن
از طرف قبه مهر بجز و ماه زمزم چشمه آب عذوبت مآب جاری ساختند

هو

بصحرای پای گوزنک آورده بنا و باغبانان دانا کاخی فلک فرسا
و بوستانی روح افزا در آن فضای بهشت طرح انداخته‌اند و در اطراف خیابان
بلند مقدار فرح افزا ساخته بازهایش را از نشاندن نهالهای ثمر
و گلهای عطر پرور مزین و معطر ساختند و بر بالای طاق در بلند عمارتی فلک
ارتفاع ساخته که قبه آن در بلندی از شرفه خورنق و سدیر در گذشت و در
برابر آن حوضی کوثر مثال احداث یافته از آن آب زلال مالامال شد
و خیابان طوبی و حوض بهشتی کاخ تربیت یافت و آن باغ خلد
آیین مرسوم گشت بباغ مراد و حالا در آن گلشن فردوس پرورش گلزار
معموری رسیده و از تربیت چمنها و لطافت آب و هوا غیرت بوستان
ارم گردیده شکوفه بستان افلاک از شعاع رنگ آمیزش گاهی سرخ و گاهی
زرد برآمد و عندلیب خوش نوای طبع افلاک در وصف گلهای بدایع
آثارش نغمه روضة من ریاض الجنة سراید بنفشه مشکین از

هو

از حوالی لاله‌اش چون زلف دلفریب خوبان سر برزده و سنبل سلسله موی
با گلهای خوش رنگش همچون خط غالیه موی با لعل بی‌مشک خوش برآمد
شمار حلاوت آثار و اشجارش قوت روح و قوت دماغ و هوای دلکشایش
در جمیع اوقات لغایت معتدل چه خط بتان سبزه‌اش دلکش تر
کشتگان انسیم صبا درختان کاجش همه چون پسند چو سروان رعنای بالا
هوایش همیشه نه گرم و نه سرد نه درد غم گل نه اندوه گرد
بر صفحه ضمیر منیر ارباب بینش مستور نماند که معمار همت عالی نهمت حضرت کرامت صدر یزد
و ولایت مرتبت انعقاد باغات جنت قرین و عمارات و بساتین دار
و بلوکات ساخته و پرداخته که اگر کمیت خوش خرام در سلک نژاد قلم در عرصه توصیف
آنها در تگاپوی ابد هر آینه از رفتار باز ماند بسر کوی مقصود نرسد بنابر آن
بهمین قدر اختصار نمود کسری نماند قصه ایوان او بماند لقمان نبرد ذکر خوشش هست
در میان دوران ایام نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکان خدیجه الزمانی مهد علیا

خانش بحکم حرم محترم نواب مرتضی ممالک اسلام اشرف فرمود تا در خانقاه شرافت

خجسته بنیان مهابت هنر استادان با هنر دانشور باعث افتخار کنند دران ایام

طرح مسجدی عالی اساس انداختند در هر رکن ازان کان چهارگونه ایش غرفات برانداختند

که غرفه آن ندای ناد علیا بچهار رکن عالم رساند و چرخ در بدرگاه نشین عبادتش هفت اقلیم را

بدار السلام اسلام میخوانند و اطراف دیوارش طاقهای کتابه زینت یافته و پرتو

انوار حروف و کلمات و آیات و بینات قرآنی بران تافته کهاب محرابی محالف

قبله کاهش در نظر بصیرت کاران توفیق در نمی‌آید در جنب تسبیح سبحانش غلغله

در حلقه ذاکران جامع ملکوت انداخته و همهمه تقدیس و تهلیل جمله کاسه‌لیسان اصوات سامع

عابدان لاهوت افتاده گفتار در ذکر مجملی از احوال خان نواب مستطاب سیادت

منقبت و القاب مرتبت مرتضی ممالک اسلام مرشد طوایف انام امیر غیاث

الدین محمد میر میران دران ایام خجسته فرجام خجسته و چهره مسیح زد ازان مخدوم

اولاد خیر البشر عترت افزای ریاض جنان بود بخشند بهشت تبار

شاه فرزند

اسکندرت را خلف ارجمندی عنایت فرمود که لمعه انوار مصطفوی

از جبهه او مبرز و علامات مرتضوی از ناصیه حالش هویدا خجسته طالع و روشن

دل و مبارک پی فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال

از آن نهال شرف تازه کشت گلشن دین چنانکه تازه شود برگ گل

زباد شمال اعنی زبده اولاد رسالت دوده چمن رسالت و لای امیر

غیاث الدین محمد میر میران در ساعتی محمود و طالعی مسعود از کتم عدم قدم

بعرصه عالم نهاد در تاریخ زبان در وصف آن مولود خجسته مسعود بدینگونه در ترنم

بود روز ولادتش چه نظر کرد مشتری انصاف داد و گفت که این سعد

اکبر است هنوز آن غنچه گلشن اقبال از نسیم صبح تمام نشکفته بود

که شمایم سروری و لقایات از جبهه اقبالش بمشام جان عالمیان رسید

و لوامع انوار سیادت از جبین جبینش درخشند جهان را روشنی داد

بر آمد ماهی از اوج سعادت ز روشن لامع انوار سیادت بگویم

که روشن فت بی بمبرج فرازی کامیابی خوش شمع شبستان ولایت
وجود دش کوهر کان کرامت و هر چند بزرگتر می شد امارات جاه و جلال
و علامات کرامت و اقبال از صادرات افعال و واردات افزایش ظاهر
تر میکردید و چون بحد کمال رسید خاقان جنت مکان ابوالمظفر شاه طهماسب
بهادر خان استحقاق ترتیب نقابت و استعداد منزلت قرابت ناصیه
باستعدادش هویدا دید بمهد رعایت عزت نوازی ارجمند کاکش شاهزاده نموده
پرتو انوار عاطفت پادشاهی بر وجنات احوال خیر مآلش آنحضرت نوشته
پایه قدر و منزلتش را از ایوان کیوان درگذرانیده و نقابت و سروری ممالک
جهرو سه را بآنحضرت تفویض فرموده نوباوه باغ عصمت و کامکاری
و قرة العین سلطنت و تاجداری اعنی نواب آفتاب احتجاب بلقیس مکانی
خانش بحکم صبیه صبیه خود را که درة التاج سروری و خلافت و کشورستانی
بود بعقد ازدواج نواب شاه نعمة الله خلف اکبر شاه غیاث الدین محمد میرمیران

در آورده صبیه شاه نعمة الله مزبور را با شاهزاده کامکار اسمعیل میرزا
مواصلت فرموده بمقتضای شریعت غرا عقد و نکاح بستند پادشاه
سکندر شوکت روز بروز ساعت بساعت در تعظیم و توقیر آنحضرت
کوشیدند حکم همایون از مکمن عنایت روز افزون نفاذ یافت که جمیع
امرا و ارکان دولت و تمامی وزرا و اعیان حضرت طریق متابعتش را
پویند و غاشیه مطاوعتش را بر دوش گیرند و منشیان سلطنت
در فرامین مطاعه لقبش را مرتضی ممالک اسلام و مقتدای طوایف
انام نویسند لاجرم عتبه عالیه اش ملاذ امرا و خواقین و پناه شهزادگان
گشت و پایه حشمت و اقتدارش از پرتو خورشید پادشاه جهان
مطلع شبنم صفت ارتفاع یافت و هم دران زمان چند نوبت جهان بگرد روشن
ضمیر بتجدید متوجه تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام سادات
و قضات و سایر ناس گشته منصب نقابت ممالک جهرو سه را

بآن زبده اولاد خیر البشر که در هدایت ذوی راه هدی دور دولت
والا دین آیه بود تفویض فرموده ولی شایبه تکلف سخنوری بحضرت
بعلماء شان نسبت ارادت اخلاص ظاهر می نمود و در تعظیم سادات و اکابر
و اشراف دقیقه فرو گذاشت نمی نمود و از رشحات سحاب
اهتمام و اجتهاد آن مرجع اکابر و در ریاض دین و دولت مرتب گشت
و کشته زار امید سالکان بلاد امصار از قطرات غمام اشفاق
و التفاتش در حضرت و لطافت از سرابستان جنان در گذشت
و همچنین در زمانی که نواب سکندر شان شاه سلطان محمد پادشاه
بر سریر سلطنت موروث قرار گرفت پرتو عنایت شاهی از مشرق
مرحمت نامتناهی طالع گشته بر وجنات احوال آنحضرت و اولاد
عظام کرامش که زبده برگزیدگان قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی بود تافت و ابواب لطف و مرحمت شاهنشاهی

بر

61

بر روی روزگار همایون فال خلاصه دودمان آل عبا تافت نواب
خورشید احتجاب بلقیس مکان ناموس العالمین علیه عالیه صفیه
سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم که زهره برج سلطنت و جهانبانی و دره اوج
خلافت و کشورستانی صبیه صبیه شاه اسمعیل ثانی بود بنواب آفتاب
لقاب پناه کرامت دستگاه اختر نور بخش برج رسالت و نیر جهانتاب
سپهر سعادت شاه خلیل الله خلف ارشد نواب مستطاب مرتضی
ممالک اسلام نامزد فرموده در اوایل سنه [illegible] در هنگام بهار اطراف
شعار که سلطان جناب هفت اقلیم عرصه جهان را بنور خود منور کرده بند
مهد فیروزه نگار را بصد آیین ارادت مکفه زرنگار آن مخدره عفت دیار
سجمی که دیده بودن در لطف ره آن حیران ماند و عصمتی در برجیس [illegible]
جهه رفع اصابت عین الکمال آیت ان یکاد بر زبان راندند
بجانب یزد روان ساخت و چون خبر قرب وصول بدان خطه بهشت منزله یزد

رسید نواب مرتضی اسلام ترتیب طوی دادن بجشن شهر و کوی
فرمان فرمود تا سرانجام جشن و سور در ایام نشاط و سرور مشغول
گشتند و در باغ جهان آرای گلشن که هوای جانفزایش چون نسیم اردی
بهشت پرور و مانند آب حیات جانبخش بود کلاه افتخار گرده ابواب
فرح و شادمانی بر روی روزگار صغار و کبار طبقات انام گشودند
ارباب صنایع اصناف بدایع بظهور آورده گوهر جواهر بازارها را زینت بستند
و چهار طاقها بر افراشته تمامی صحن ایوان دولتسرای آئین را بدیبای چین
و مخمل فرنگ و اطلس خطائی بیاراستند و بانواع نقشها صورت در
تقریر چگونگی آن زبان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن
استطاعت قلم دو زبان متجاوز لعبدار و در مقر تمکین برج
طالع ارجمند بود نظرها بر فرش راز پیوند بود علما و قضات
و اشراف و فضلا در مجلس بهشت آیین بستند بمقتضای

شریعت

شریعت غرا عقد نکاح بستند حجله نشینان سیادت و حشمت
شرایط کشیدن پیشکش نثار بجای آوردند مقدار زر و گوهر ساحت
گردید که قافله نیاز از هر حله جهان رخت بربست و دست عنایت
بخشنده کارساز ابواب غنا بر روی روزگار فقرا و مساکین آن دیار
گشاد آنحضرت اولاد امجادش که هر یک آفتاب سپهر دولت و برج کرامت
بودند در ظل عواطف خسروانه و تربیت خصال آرام یافته هر نوع عنایت
پادشاهی بر وجنات احوال خیر مآلش می‌تافت در تمام اقامت آن بلاد و امصار
عموماً و خطه فرح افزای یزد خصوصاً در قبضه اقتدار آن فرقه عظیم و حکام عالی مقدار
و سادات با احترام را کار بر آید عرصه عالم درگاه خلایق پناه نواب مرتضی
خصال را پناه خود یافتند ملازمت سده سینه آستان پناه اعاظم و افاضل
باستحقاق گشت اسباب جاه و حشمت موجبات مکنت و عصمت
آن مقدار در سرکار آنحضرت جمع گشت که پایه قدر و منزلتش را

وانهار عظیم ایشان بلکه اکثر سلاطین نافذ الفرمان در گذشت
دفور املاک و اموال و رقبات بمرتبه بود که محاسبان دانا از حساب
آن بعجز اعتراف داشتند و چون محالست که سپهر غدار درین مرحله
ناپایدار ارباب استقلال را آسوده و برقرار گذارد در شهور سنه ثمان
و ثلثین و تسعمائه آن قبله اهل عرفان سر بر بستر ناتوانی نهاد و معالجه و مداوا
ی حکما و صلحا مفید نیفتاد کار از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت
و داعی والله یدعو الی دار السلام ندای یا ایها النفس المطمئنه بگوش هوش
رسانید و آنحضرت خاطر از تعلقات دنیوی فارغ ساخته بر و جنات
جنات خرامید دریغ آنکه از فرض انعام او همه خلق آن زمانه شاد کردی مدام
دریغ آنکه بود از علو نسب سر دودمان رسول عرب دریغ آنکه
بود از علو کمال عطا بخش اصحاب جاه و جلال دریغ آنکه ختم
بعد ازین نه چه سند نظیرش بروی زمان ذکر بنای

عمله

عباسیه و جلوخوان و میدان شاه بر صحیفه خاطر ارباب جاه و جلال و صدر
نشینان ایوان استقلال روشن و مبرهن خواهد بود که شغل عمارات
از معظمات امور عالم و مهمات خصوص بنی آدم است بنابرین از سلاطین
زمان و فرمانروایان جهان و اکابر و اعیان در هر بلاد و دیار عمارات انتشار
یافته کار مانده لاجرم در اوانی که نواب مرتضی ممالک اسلام امیر غیاث
الدین محمد میر میران بر مسند جلال و سروری و لقابت متمکن بود
همت عالی در صحن شهر و بلوکات خطه یزد عمارات و قصور و باغات
و قنوات و مزارع بنا فرمود از آنجمله در محله درب مدرسه لقب عمارات امیر
غیاث الدین علی طرح دولتخانه عالی انداخت و ایوانهای زرنگار و قصرهای
رفیع نمودار گردانید از نزهت و خرمی رشک فردوس برین و غیرت
افزای قصور جنان است فضای قصرهاش گنج آمال صفای صفههاش صبح
اقبال نقوش پرکار سقف و جدارش رقم نسخ بر نگارخانه

چنان کشیده تصویرات سحر آثارش رقم مانی دار ارژنگ را بر طاق
نسیان نهاده و طاقی در باغلک الافلاک دم از مساوات میزند و در دروازه
عالی ترتیب داده و آن منزل مرغوب بعباسیه مرسوم گشت همچنین در
فضای وسیع جلوخوان دمیدنی طرح انداخت اطراف آن را صفه‌ها
دالانها ساخته در هر صفه طاقی در غایت ارتفاع و استحکام باتمام رسانیدند
در برابر دروازه تالاری در غایت بلندی و استحکام باتمام رسانیدند که با قصر
ناهید برابری میکرد ساخته بودند که هر صبح و شام صدای نقاره و نفیر بگوش
ساکنان فلک سر درمی رسانند و الحال دولتخانه عباسیه و دیوان
شرعی نواب حضرت ملاذی شهریاری الزمانی میرمیران که در وجه
سرداری و نوناصره گردیست و دین پرور بیست انتقال یافته آنحضرت
نیز در این منزل بهشت مرتبه عمارات بسیار احداث فرموده و طولی مطبوع
از ناظمان مناظم سخنوری در توصیف عمارت عباسیه باین ابیات

مترنم

64

مترنم گشت زهی نهاده سپهرت سرای دولت نام سعادت ابدی
شده تو کرده مقام سرا جهان بهشت ارچه دلگشا شد فزای صحن از فسیح تو
میزند لوام زر دشتی و صفا نزد عقبی می‌برسید سواد قاعذاب را بیاض علم
چو خاک تیره شود خاک سنگ تنهائی اگر بباد دهد بوی ساحت تو مقام
غلام دار زبان بوسه میزند هر دم علو قدر تو را آسمان مینا فام
خجسته باد و فرخنده بر جهان کمال ملاذ ملجا ایام کامکار انام
بخشنده بمنت واهب المواهب حضرت اعلی بعباس شاه
جهان میان آنحضرت را بدیدار چهار قرة العین اوج کرامت دولت
روشن چشم بود و اسامی ایشان اینست شاه نعمت الله شاه عباس [illegible]
منصور شاه خلیل الله میرزا سلیمان و چون تقصیری و قایع و حالات
زند ستوده خصال نیز دارم حروف معلوم نبود خامه و زبان بحرز
بعضی از دعاب ایشان و حرضار مینماید که خانش بکم آثار کرامت در ناصیه

هو

او پیدا و آثار دولت از طلعت همایون کشایش پیدا و هویدا

تاج سلطنت و پادشاهی صبیه خاقان جنت مکان شاه طهماسب بهادرخان

در عقد ازدواج آنحضرت قرار گرفته بود و سنجر میرزا از آن بلقیس مکان بوجود آمد

و مظفر حسین میرزا خلف ارجمند سنجر میرزاست که در حالت تحریر این صحیفه

در غایت کامرانی در دارالسلطنه اصفهان روزگار میگذرانید و نواب

بلقیس رتبت خانش بیگم در شهور سنه ٢٢٢٢ لتعیین و تعاره موافق

بار سیوم سال چهارم جلوس خاقان گیتی ستان بود در دارالسلطنه اصفهان

سرمه لقاب بتراب کشیدند شاه عالم پناه بتعزیه آن

علیا قدم ارزانی داشتند شاه غیاث الدین منصور در زمان

والده کرامت نژاد متوجه ریاض رضوان گشته در عمارت خانقاه

لقبی که از غایت شهرت و صفا محتاج توضیح نیست مدفون

گردید در باغ گلی شکفته نبود بی خار بی داغ کجاست لاله در گلزار

هر چند که سرو سرکشد هوادار از باد فنا زپا فتند آخر کار

مستطاب

هو

٦٥

مستطاب مصطفوی خصال ولایت دستگاه شاه جنیدی الله مکان را

اخلاق و محاسن آداب و تشیید اساس علم و انصاف سرآمد

ارزان حال عالی مقدار بود انوار عنایات ازلی از لقای مشتری سیمایش ظاهر

و پیدا و آثار سعادت لم یزلی از ناصیه عالم آرایش آنحضرت روشن و هویدا

بشرف مظاهرت پادشاه والاجاه شاه اسمعیل ثانی سرافرازی یافته

زهره برج سلطنت صبیه سلطان بیگم مشهور است بشاهزاده خانم

در عقد ازدواج داشت از آن دره التاج خلافت شاه ظهیرالدین علی

در وجود آمد گلی شکفت در باغ هدایت برپیشگاه الوان

خواطر ارباب همت روشن و مبرهن خواهد بود که در زمانی

که تخت سلطنت و سریر عظمت فریدون پرتو و عدل پادشاه

بیدار بخت فیروز تخت روشن رای رعیت نواز آرایش یافت نشد

زنگ ظلام پیدا از صفحه جهان زدوده چهره عندلیب در آیینه

احسان لکافه جهانیان نمود بنور عدل اطراف جهان را بیاراست
به از عدل افزون کرد آیین جهان بانی در شهور سنه تسع و تسعین
و تسعمائه در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل
خاقان با توکل بتوفیق صانع جزو و کل با صنوف حشمت
و تجمل از دار العلم شیراز متوجه جنت آباد یزد شد بر برج
فکند پرتو چون خسرو خاور خسرو نو افراخت برای نیکخواهی
بر اوج فلک لوای شاهی رایت آیات نصرت شاهنشاهی ظفر دستگاه
محفوف بالعنایات جناب سبحانی روی براه آورد و همراهی
و مقربان در بارگاه ملایک سپاه امان جنود کواکب در رکاب سعادت
انتساب فیروزی مواکب روان گشت چون منهی اقبال خبر توجه
دستگاه و جلال را به یزد رسانید قدوه اولاد سید ولد
شاه خلیل الله لب صحبت آشنایش بدرود مان نبوت درسا

او

او صحبت شبهه مضمون و پایه قدرش در رفعت و جلالت از منزلت دیگران
بلند و جنابت افزون بود بالاتفاق جمعی از سادات که رایات جلالت آیات
قدرشان بمزاهم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی از رشته ارادت بسته بود
باستقبال شتافته بعز تقبیل انامل کریمه ملوک خامه جف القلم بر نگین
تمکینش مهر هر در سعادت که عنایت گشاد مفتاح قوتش را بزرگیش
تو باشد استعداد یافته طینت حضرت پادشاه گیتی گشا بهجت
همایونش از صدق نیت و حسن اعتقاد بر متابعت و ولای عترت نبویه
علیه و علیهم افضل الصلوة و السلام مجبول بود ایشان را از اعزاز و اکرام فرمود
در ریاض امانی و آمال هر یک را از زلال مکرمت و افضال سرسبز و شاداب
گردانید و چتر همایون فال شاهی پادشاه هفت کشور سایه گلشن
نمود در آن منزل جنت آیین از فر نزول خسرو ظفر قرین رشک روضه
جنان گردید شاه خلیل الله زبان به ثنا پادشاه هفت کشورگشا و مضمون

ومضمون این ابیات را میخواندند که ای جهانقران دادگستر بفرمان تو باد هفت کشور

غمیان باد انکه او شادت نخواهد خراب انکس که ابادت نخواهد بزرگانه

ترتیب داده طوی کرده سفرهٔ فیروزه جام شهرگانه سیمین ماه

و صحن زرین جهر مزین گشته زهره خنیاگر مثل آن ندیده بود و بذلهای پر نور زرد

نظر آن در ظهیر نگذشته پیشکشهای لایق کشیده چندان زر و دینار

و گوهر انثار نمود که هر یک از حضار را مبلغی کرامند رسید هر یک ازان حساب

دلدار مان جوهری درز بدامن کشیدند و تا جوهری فلک جوهر زده انجم را

بر طبق زبرجد گون فلک جلوه داده بصفای رنگین آن لالی آبدار ندیده

و تا دایهٔ دریا در یتیم را در مهد صدف پرورش فرموده غواص بصیرت

نظیر آن گوهرهای یکدانه مشاهده ننموده پس از چند روز ازان منزل بهشت

منزل حضرت استراحت جمشید حشمت بزم عیشی ملوکانه بیاراست

جشنی پادشاهانه ترتیب داده چون میسر شد انچه میخواست شاه نشسته

بزم

بزم عیش آراست ساقیان ماه رخسار و دختران زردشتی نژاد

شیرین گفتار باداهای تلخ خوشگوار در داده مغنیان خوش آواز نغمه پرداز

زبان باد این سرود بر کشیدند زبان حزم بست و زمان شادمان

بفیروزی شاه جهانقران جهاندار دریا دل دادگر گذشت چندی هنر

بماناد جاوید در عز و جاه بکام دل دوستان بر قرار در انجا عنایت

پادشاهی برجیس قدر البار لطف و رحمت نامتناهی طالع شد

بر وجنات احوالش تافت و من حیث الله استقلال رسیدند لقب

سروری تکیه داده پایه قدر و منزلتش از تمامی امرای عظام و مقربان

بارگاه فلک احتشام و سادات عالیمقام در گذشت درگاه

خلایق ملازمش بیمن تربیت پادشاهی داد زعنایت [illegible] احکام [illegible]

گشت و موکب ظفرقرین دولت و اقبال متوجه مستقر سلطنت

امور دولت و سلطنت بر وفق مراد و بر ام سپهر تابع احکام روزگار اعلام

بعد از طیّ منازل رایات جهان‌گشای چون روح گرامی که بکالبد
درآید مانند سلطان جان که مملکت بدن را بیاراید بدار السلطنه
اصفهان درآمد آن و حضرت تقدیر با داد وفا شد و آن کار که ایام هستی خواست براند
چون چندی بران گذشت ملاز تمام پسر شاه خلیل الله در دولت و کامرانی
روزگار گذرانیدند یک ناگاه پهلو بر بستر ناتوانی گذاشت و دست اطبای حاذق
بدامن علاج آن عارضه نرسید در شهور سنه ست و عشر و الف هجریه
جان نازنین بجوار رب العالمین سپرد و سپهر میران بباغ جنان
شاد و مغفور پادشاه خلیل الله را از نواب بلقیس مکان شان بیهم
صبیه سلطان بیگم که زهره کنیزی شبستان او دو پسر عالی
رتبت هر یک درج دولت را دری نوربخش و برج امامت را
کوکبی آفتاب درخش بود تولد نمود یکی ظهیرالدین علی شاه
و دیگری و بنا برآنکه خصوصیات احق دو قرة العین دولت دگر است

نژاد

نژاد رقم حروف روشن نبود لاجرم طوطی قلم در مفاخرت ایشان
بترنم درنیامده زبان در کام خاموشی کشید و عندلیب بیان در گلزار
محلی از حق خبر مآل گل گلشن رسالت پناهی و سرو بوستان امامت
دوین پروری میرزا شاه عبدالباقی بنغمه سرایی درآمد بدین نوع ادا مینماید
که آن قدوه اولاد رسول الله خلف ارجمند سعادتمند شاه ظهیرالدین علی بود
بمکارم اخلاق و محاسن آداب موصوف بود و بلطافت گفتار و کرم
اخوار معروف و انوار سیادت و سروری از ناصیه همایونش طالع
و آثار جلالت و بزرگی از بشره‌اش ساطع دری بود از درج عز و شرف
گلی از گلستان شاه نجف آن نیکو سیرت در شهر حضرت بدستور
ابای بزرگوار در باغ گلشن بهشت آثار خوان احسان گسترده با ارباب مجد
و جلال و اصحاب فضل و کمال صحبت میداشت تا در شهور سنه
سبع و ستین و الف هجریه موافق تخاقوی ییل از الف غیب ندای

واللّه یدعوا الی دار السلام شنود از وحشت آباد عالم فانی بنزهت
سرای جاودانی اشتقاق نمود زبان روزگار بمضمون این مقال گویا
گردید سرو بالای تو در خاک دریغست دریغ خلف ارجمند حضرت
بدیع الزمانی میرزا که سرو لیست از بستان سروری و شکوفه ئیست از بوستان
کامرانی و نیک اختری در حال تحریر این صحیفه دو دو سنین از سنه ثمانین و الف
تجاوز نموده در صفهان جنت نشان در کمال سروری و تمکن دارد
فضای ریاض امیدش از قطرات غمام التفات خاقان سلیمان شان
سریر آرای ملک کامرانی در حضرت و نضارت از بستان
جنان در گذشت و بسیو حالات وافره و انعامات متکاثره سر
سرافرازی یافته و دیگری از فرزندان مرتضی ممالک اسلام امیر عباس
الدین منصور میر میران لمعات قباب آثار انوار جبین فرخنده فال
بنوی از مطلع خجسته ناصیه اش طالع و آثار ممالک لایزالی از تقوی

از

از صادرات افعال ستوده اش لامع اعنی افتخار اعاظم سادات
عالیشان صفوی ملت رسول انس و جان صلوات الله الملک المنان
شاه سلیمان میرزا ایت الحق که آنحضرت همای بود همایون در هوای
فضایت و هدایت بال اقبال گشوده و طایر قدسی آشیان در سایه
جناح کرامتش از تاب آفتاب حوادث غنوده ذات ذوی
از عدل بود محترم دست دانش مظهر لطف و کرم زبان الهام بیانش
کاشف اسرار معرفت الٰهی و ضمیر خورشید تنویرش مطلع
انوار حقایق نامتناهی پر از نور عرفان های آگهیش سر عارفان
گشته خاک رهش شعله انوار دانش و چشم بینش از جود
اصحاب مجد و جلال را بیک دم مثل طلای احمر عیار ساخت
بهره در از فیض های آگهیش مرجع اصحاب شرف در پیش
مرتبت اهل هنر کام اوست زیور عنوان سخن نام اوست

گوشه نشینان دیار عافیت دریوزه همت از باطن ادحی کردند
مردان طریق مجاهدت استمداد عنایت از بدرقه لطفش مینمودند
لاجرم اکابر و اشراف طوائف امم با بستان مظهر لطف و کرم روی
نیاز آوردند دست اخلاص در دامن کبریاش زده بالتفات خاطر فیض
مآثرش مباهات مینمودند چو آهن ربا هر کجا میرسید دل خلق را
سوی خود میکشید در آن وقت که تخت سلطنت و اورنگ خلافت
بجلوس جهان افروز قرة العین عدالت و جهانبان افروزی مشید
قوانین نصفت و رأفت تأسیس مبانی مرحمت و معدلت
شاهنشاه حقیقی و مجازی خاقان والا احتشام ابوالمظفر سلطان
شاه ملک لقا تمتع آسمانی فروغ جاودانی یافت در ریاض
دولت و شادی گوشت بوستان سلطنت را تازه شد لذ
سه نهال مراد حضرت خاقان ملک گستر که جویبار رحمت الله

سر

۷۵

سرسبز و شاداب شد و نخل دولتش در گلشن همت سر برکشیده
به تیغ فروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور گردانیده
لمعات تیغ همتش زنگ زدای ظلمت عالم فانی شد کارخانه
ایجاد انتظام سلسله کون و مکان بکف کفایت کافی و رای صائب
آنحضرت منوط و مربوط گشت فتح و ظفر از مشرق خورشید
برآمد اصحاب غضب را شب به روز آمد و چمن ریاست سرو بستان
ولایت شاه سلیمان میرزا باتفاق اولاد عظام بپایه سریر خلافت مصیر
شتافت و بلقب سلطان جلالت سرافراز گردید زبان باداء این مقال
گویا گردید ای گشته سریر پادشاهی جایت در سایه چتر خسروی بادولت
شد گلشن ملک روضه جنت سم آراسته از رای جهان آرایت
خسرو گردون اقتدار سلسله خاندان ولایت و اولاد امجادش را
منظور نظر اشفاق و مکرمت گردانیده سعود عباس و مهدی مقرر فرمود

و هر روز لطفی مجدد و تفقدی جدید بظهور رسیده و موقوفات
جایزه و ملکیه الوریه بدستوری که با اعاظم و اجداد کرامش بود
بآن مفوض فرموده و در مراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم
بسجای آورد از شرایط مرحمت و جانب داری هیچ دقیقه فرو
گذاشت نکرد و از جانب داری و تعظیم و اعزاز فرو نگذاشت هجرت
بسنه خمسین و الف رسید زینت تاج و سریر بدید الصغر
قدر دولت و اقبال در ناصیه حال فرزندان مستوده خصال آن نواقدری
فعال مشاهده فرموده نهایت توجه و عطوفت ظاهر ساخت و تجدید متوجه
تقویت ارکان شریعت غرا و تشیید مهام سادات و علما گشته
افتخار اعاظم سادات و نقبا خلاصه دودمان آل عبا مقتدای ملت
سلسله علیه مقدوده اولاد امجاد خیر البشر ملاذ سالکان مسالک
اخلاص دیگر که میرزا شاه ابو المهدی را بسبوق حالات و مسلمات

معزز و مفخر ساخت و منصب جلیل القدر و المرتبه کلانتری
خطه بهشت منزله یزد را بوجود عالیحضرت متعالی مرتبت میرزا شاه
ابو البقا آرایش فرمود قطعه لطراز الکلمات منشیانه و التصنیفات
مترسلانه ساخت گلزار ملک و ملت بر شحات سحاب اهتمام
و اجتهاد آن عالیقدر ناظر سیراب گشت و فضای ریاض دین و دولت
از قطرات غمام اشفاق و التفات ایشان خضرت و نضارت از
سر بستان جنان در گذشت چه از لطف شاهنشاه افسر از که عالیقدر
گردیدت و ممتاز یکی در مملکت فرمان روان شد یکی محراب دین
را مقتدا شد یکی شد مرجع احکام اسلام ز عدل یکی بنای
ملک آراست ز فضل این بنای شرع شد راست چون
قامت قابلیت هر یک در چهار اقبال بالا کشیدند بفرمان پادشاه
جهان روی توجه بجانب یزد آورده بعد از وصول کامرانی تکیه داده

هو

پر ضیا بر طبق اجتهاد آن سید جور بسر انجام از قرآن فت و فروغ یافت
رواج ملت غرا از افق تمشیت حضرت حق عز و علا برد حیات
احوال برایا یافت شد رعایا و زیردستان در پناه امن و امان غنودند
چون مدتی بران بگذشت در زمانه لیل و نهار در لیلی و نهار در نوشت
دو در شهور سنه سبب عین الکمال مزاج شریف قدوه
اولاد سید الابرار صلوات الله الملک المنان میرزا شاه
سلیمان از منهج اعتدال انحراف یافته پهلو بر بستر ناتوانی
نهاد هرچند اطبا در معالجه سعی نمودند و زهاد و عباد دست دعا
بر داشتند دوستان و محبان دست تضرع باز شاد کردند انواع
معالجه افتاد و صدقه و دعا فایده نکرد روز بروز اشتداد مرض در
تزاید بود و بجهة تغیرات هوا اکثر ربع مشرف و مسرور در دیده محفه
منزل گزیده متوجه قریه لعنت گردیده بعد از وصول بان محل قطع

تعلق

تعلق جهان فانی نموده شرط وصیت بجا آورده و دو جه گلزار هنگ
اختری میرزا شاه ابو المهدی فرزند اکبر خود را بمنصب القابت که از
آبا عظام و اجداد کرام بیادگار داشت سرفرازی ساخته در دقیقه
زبان الهام بیان بادای کلمه توحید گردان داشت و قوت متحرکه انسانی
از حرکت باز ایستاده روی بجانب ریاض قدس آورده چه شد بر جمهور
منورش عیان که باید شدن جانب قدسیان از دستور آبای
خود یاد کردن شان کرامت پناهش گذشت بدولت دادی که در درت
داشت درین دودمان عظیم الشان مصیبتی در غایت صعوبت اتفاق
افتاد و محنت آن جها جرت خون دل آورده به بستان خاندان
سیادت گشاد و تلف اقبال در مقام تسلی خاطر شهزادگان در آمده

وقف کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بتاریخ
شهر محرم الحرام ۱۳۱۸ ه
الرضا بنا پادشاهی

بسم الله الرحمن الرحیم

این کتاب مستطاب که از نسخه‌های خوب و رسالهای مرغوب روزگار است تحفه بقدوه
اهل عرفان زبده فرقه ایقان سالک مسالک طریقت و ناهج مناهج حقیقت مولای
ارباب وجد و ذوق و رهنمای اصحاب حال و شوق مخزن جواهر کرامات معدن
لآلی سعادات نقطه دایره توحید محیط بحر تجرید زیبنده مقامات عالیه رازده
مدارج متشابهه آقای شیخ مهرتقی زید فیضه که اهالی منسوب شد می‌نمود ارادات
کیشان آنحضرت هستم از خلوص عقیدت و پاکی طویت بسمت عبودیت و مریدی این مراد
در سر حلقه سالکان طریق و واصلان کوی توفیق هستند از خداوند اعلی جل جلاله مستدعی است عمری که
فرمایه حلقه چاکری بگوش و غاشیه خدمت بر دوش کشیده متعهد بمحنتی ان برگزیده حضرت داور
و مطیع جناب پیغمبر و طاوع احکام ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک العلام بوده بتعلیم و تعلم موفور جناب مستطاب
معظم له که دیده ظاهر را بدیده باطن منقصد فرموده از حق دقیقه واتی منفصل متعقد و اما به زنگ زده باد
محبت دست جام عشق جرعه نوش نبرد و بقای فنا محتوم فنا مقسوم کرده به لقای ابدی بتوفیق سرمدی
روزی گردد یا رب این آرزوی ما چه خوش است تو بدین آرزو مرا برسان







